

تفسير احمد

سُورَةُ الْعَنْكَبُوتِ

Ketabton.com

20 - 21

جزء

ترجمه و تفسير سورة «العنكبوت»

تتبع و نگارش: امين الدين سعیدی - سعيد افغانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة العنكبوت

جزء 20، 21

سورة عنكبوت درمکه نازل شده و دارای شصت و نه آیه و هفت رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره بدان جهت بنام «عنكبوت» نامیده شد؛ زیرا الله متعال بت پرستان و خدایان مزعوم را در آن به حشره بنام عنكبوتی تشبیه نموده، ایمانشان چون تار عنكبوت سست و ضعیف و بی حاصل است. حشره که برای خود خانه سست و بی بنیاد می سازد. طوری که در (آیه 42 سوره عنكبوت) میفرماید: «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (41: عنكبوت)

در مورد اینکه خانه عنكبوت از نظر مادی و معنوی سست ترین خانه هاست؛ مطالعات اخیر حیوان شناسی در روی زمین به اثبات رسانده است. مفسران در تفاسیر خویش می نویسند که: منکرانی که ولایت غیر الله متعال را پذیرفته اند در سستی و ضعف اعتقاد، همانند عنكبوت هستند که برای خود خانه ای ساخته تا در پناه آن آرام گیرد؛ در حالی که خانه آنان سست ترین خانه ها به شمار رفته، برای پناه جستن، شایستگی ندارد و اگر این منکران می دانستند چنین کاری را انجام نمی دادند.

قابل یادآوری است که: در قرآن عظیم الشان برخی از سوره ها؛ سوره های (بقره، فیل، نمل و نحل و عنكبوت) از نام حیوانات و یا هم حشرات گرفته شده است.

عنكبوت:

حشره کوچکی است که؛ از لعاب خود تار می تند. کلمه «عنكبوت» فقط دو بار در قرآن عظیم الشان ذکر یافته است. (قاموس قرآن، جلد 5، صفحه 58) از افلاطون نقل شده که مگس حریص ترین حشره است که برای امرار حیات خویش معمولاً روی شیرینی و ترشی، شیرینی، روی چتلی ها و کثافات و زخم ها می نشیند؛ ولی عنكبوت در گوشه ایتار میزند و به آن قناعت دارد، جالب این است که خداوند فعال ترین و حریص ترین حیوان را طعمه گوشه گیرترین حیوان قرار میدهد، مگس با پای خود به سراغ عنكبوت می رود و او با تارهای خود مگس را شکار و خوراک خود می کند.

محور اساسی سوره عنكبوت، همانا بیان تکالیف ایمان راستین است و ذکر داستان های نوح، ابراهیم، لوط و شعیب علیهم السلام می باشد.

باید یاد آور شد؛ همان طوری که سوره بقره با «الم» آغاز شده است و در مقدمه آن از متقیان، کافران و منافقان بحث بعمل می آید، سوره عنكبوت هم با «الم» آغاز شده و از مؤمنان، کافران و منافقان بحث به عمل می آورد، و برای خواننده طوری تصور بعمل می آورد که: سوره عنكبوت تفصیل مقدمه سوره «بقره» باشد.

تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف آن:

طوری که در فوق هم یاد آور شدیم سوره «عنكبوت» دارای شصت و نه آیه می باشد. این سوره دارای؛ هزار و نهصد و هشتاد و یک کلمه است. و تعداد حروف سوره «عنكبوت» به؛ چهار هزار و صد و نود و پنج حرف میرسد. (لازم به تذکر است که اقوال علماء در تعداد کلمات و حروف سوره عنكبوت مختلف بوده که شما میتوانید تفصیل این مبحث را در سوره طور تفسیر «احمد» مطالعه فرمایید.)

ارتباط و پیوند سوره عنکبوت با سوره قبلي:

در پایان سوره «قصص» الله تعالی بشارت و انذار فرموده و اینك در آغاز سوره عنكبت به ذكر تكالیف بندگان می پردازد.

همچنان باید گفت که: پیوند سوره «عنكبت» با سوره ي قبلي اش، مبارزه و پیکار میان حق و باطل، ناتوان و توانا، اثر پایداری و بردباری در برابر ایمان و گریز از آن است. الله متعال در سوره ي قصص از برتری طلبی و قدرت جویی و دسته دسته گردانیدن مردم بني اسرائیل، به ضعف کشانیدن آنان، کشتن پسرانشان و رهایی و یاری دادن موسی علیه السلام و قومش و نابودی و غرق گردانیدن فرعون و فرعونیان سخن گفت. در این سوره، سخن از مسلمانان مکه است که مشرکان آزارشان می دادند و آنان نیز با صبر و بردباری آن رنج و مشقت را می پذیرفتند و بر سر دین، پایداری می کردند. سپس به رستگاری نوح و مؤمنان همراهش در کشتی و نابودی قومش اشاره می کند.

همچنان در سوره ي قصص آیه ي ۸۵ به هجرت پیامبر صلي الله عليه وسلم و در آیه ي 56 سوره ي عنكبت به هجرت مؤمنان می پردازد. در آیه ي ۸۳ قصص به سرانجام نیکو و ستوده ي مؤمنان پارسا و فروتن و در آیه ي ۵۸ این سوره به اثبات فرجام خوب مؤمنان شایسته اشاره میفرماید.

خصوصیات خاصی سوره عنكبت:

- اعلان آزمایش مؤمنان در برابر سختیها و محنتهای دنیوی و بیان فایده ي جهاد نفس و شناخت استواری ایمان هنگام سختی. بنابر این مؤمن، مجاهدی بردبار است که در برابر رویدادهای بزرگ و ناجور و شنیع تسلیم نخواهد شد و هم چون کوه بلند و بدون تزلزل در ایمان و اعتقاد سرافراز و پایدار خواهد ماند و آن کس که ایمانی ست و لرزان دارد، منافق است که گاهی ایمان را از خود بروز میدهد؛ اما در برابر مصایب و آزار و شکنجه ي دشمنان تحمل ندارد. (آیه 10 عنكبت)
- محنت و رنج دیدنهای پیامبران، از رنج و آزار مؤمنان سنگین تر بود؛ اما دشمنان مجازات دیدند. (آیه 40 عنكبت).
- مناظره با مشرکان و آوردن ضرب المثل برای کوبیدن و سرزنش کردن آنان و مناظره با اهل کتاب به نرمی و حکمت.
- اثبات پیامبری محمد صلي الله عليه وسلم به وسیله ي قرآن، پیامبری درس نخوانده و خط ننوشته و رد شبهه های مشرکان در این بابت.
- مؤمنان به فرمان پروردگار با عظمت از وطن و دیار خود هجرت می کنند و از مرگ خوف ندارند و بشارت دادن به آنان که آخرت پایدار و ارزنده است.
- اعتراف مشرکان که: تنها خداوند، آفریدگار آسمانها و زمین و روزی رسان و برطرف کننده ي زیانها و نجات دهنده از مشکلات و پرابلم ها است.
- دلگرمی به اهل مکه که در حرم امن قرار دارند؛ اما شکر این نعمت را به جای نیاوردند و پیامبر صلي الله عليه وسلم را تکذیب کردند و ستمی بزرگ به زیان خود نشان دادند.
- پاداش مؤمنان بردبار و مجاهدان درستکار به امن و امان و سلامت غیر از سوره های مریم، عنكبت، روم و قلم، سایر سوره هایی که آغازشان حروف مقطع باشد، مطلع آنها با کتاب یا تنزیل یا قرآن شروع میشود، مانند: بقره «الم ذلك الكتاب»، آل عمران «الم. نزل عليك الكتاب بالحق»، اعراف «المص. كتاب أنزل إليك» یس «یس، و القرآن

الحکیم»، ص «ص، و القرآن..» ق «ق. و القرآن المجید» و سوره‌های حوامیم (غافر یا مؤمن، سجده، فصلت و شوری).

محتوای کلی سوره عنکبوت:

این سوره مانند سایر سوره‌های مکی برای تثبیت اصول عقیده؛ یعنی، یکتایی هستی بخش، پیامبری، معاد، پاداش و کیفر و ایمان پاک در دل‌ها در هم‌هی احوال و زمان بخصوص هنگام گرفتاری ورنج و محنت است. سرآغاز و شروع این سوره از آزمون انسان خبر میدهد و پایانش از هدایت و راهیابی مجاهدان فداکار سخن میگوید که به سوی پایدارترین راه‌ها و مدد الهی در حرکتند.

طوری‌که یادآور شدیم محور سوره «عنکبوت»، ایمان و «سنت ابتلا و آزمایش» در این زندگی است؛ چون مسلمانان درمکه در اوج محنت و سختی قرار داشتند، از این جهت موضوع «آزمایش و فتنه» در این سوره به صورت طولانی و مفصل مورد بحث قرار گرفته است، بخصوص در موقع بازگویی داستان پیامبران.

سوره عنکبوت با این سرآغاز صریح و روشن شروع شده است: «الم * أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتَّخِذُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ؟» و سپس سوره در مورد اشخاصی سخن به میان می‌آورد که گمان میکنند ایمان عبارت است از کلمه‌ای که به زبان گفته میشود، و چنانچه با دردرس و محنت مواجه شوند، به گمراهی و ضلال قلبی بر میگردند و به خاطر رهایی از عذاب دنیا از اسلام برمیگردند و گمان میکنند که عذاب آخرت از عذاب دنیا آسان‌تر است: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ...»

- این سوره به بحث پیرامون «محنت و آزار و آزمایش پیامبران» ادامه میدهد و سختی‌ها خوف و ترس‌هایی را که آن بزرگواران در راه تبلیغ رسالت متحمل شدند یادآور می‌شود. با قصه‌ی نوح شروع کرده و بعد از آن داستان ابراهیم و لوط و سپس داستان شعیب علیه السلام را آورده است. و درباره‌ی بعضی از اقوام ستمگر مانند قوم عاد و ثمود و قارون و هامان و دیگران داد بحث مینماید.

و در ضمن از نابودی و تباهی را یادآور می‌شود که این اقوام بدان گرفتار و ریشه‌کن شدند: «فَكَلَّا أَخَذْنَا بِذُنُوبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا.»

- در این قصه‌ها که از پیامبران بعمل آمده است، درس‌های آموزنده‌ای از آزمایش و امتحان نهفته است، درس‌هایی که در تلاش مستمر و شبانه روزی و ناچیزی محصول تبلور پیدا میکند؛ مثلاً نوح علیه السلام مدت نه صد و پنجاه سال قوم خود را به سوی الله تعالی دعوت می‌کند، در حالی که جز تعدادی قلیل به آن ایمان می‌آورند. «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ» و اینک پدر پیامبران، «ابراهیم خلیل» تلاش میکند هر طور که شده قوم خود را هدایت نماید. و با دلیل و برهان با آنها به مجادله میپردازد، اما جز خودستمگری و بغاوت قومش نتیجه‌ای عاید او نمی‌شود: «قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ...»

- در قصه‌ی لوط با این نکته بر میخوریم که چگونه این قوم به غضب پروردگار با عظمت مبتلا شدند.

- بعد از ذکر سریع محنت پیامبران، سوره‌ی شریفه صدق و درستی رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم را بیان میکند. محمد صلی الله علیه و سلم مردی امی

(ناخوان) بود، خواندن و نوشتن را نمی دانست، چنین کتاب معجزه‌گری را آورده است و این امر بزرگترین دلیل است بر این که این کتاب گفته‌ی پروردگار عالمیان است: «وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَأْتَابَ الْمُبْطِلُونَ.»

- سوره بحث را به ارائه‌ی دلیل و براهین دال بر قدرت و یگانگی خدا که در این عالم وسیع و بزرگی پراکنده‌اند انتقال داده است، سپس با بیان پاداش اشخاصیکه در مقابل سختی‌ها و شداید شکیبایی نشان داده و به انواع جهاد جانی و مالی میپردازند و در امتحان و آزمایش ایستادگی نشان داده‌اند، سوره خاتمه می‌یابد: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ.» (بنقل از تفسیر صفوة النفاسیر)

ترجمه و تفسیر سوره عنکبوت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

الم ﴿۱﴾

الف لام میم (این حرف اشاره به اسماء الهی یا اسراری بین الله و رسول اوست). (۱)

شان نزول آیات 1 - 2:

817- ابن ابوحاتم از شعبی روایت کرده است: عده‌ای در مکه زندگی میکردند و اسلام را پذیرا شده بودند. اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم از مدینه به آنان نوشتند، اگر رهسپار دیار هجرت نشوید [اقرارتان به اسلام] پذیرفته نمی‌شود. آنان عازم مدینه شدند، اما مشرکان دنبال‌شان کردند و آنها را دوباره به مکه بازگرداندند. پس این آیه نازل شد. پس مسلمانان از مدینه برای آنها نوشتند که در باره شما این کلام الهی نازل گردیده است. مسلمانانی که در مکه می‌زیستند به یکدیگر گفتند: به سوی مدینه حرکت میکنیم و هرکه دنبال ما بیاید دست به شمشیر برده با او می‌جنگیم، آنگاه عازم مدینه شدند. مشرکان دنبال آنها آمدند و در میان راه به آنها رسیدند.

مسلمانان دست به جنگ زدند طوری‌که بعضی از آنها به درجه رفیع شهادت هم نایل شدند و گروهی نجات یافتند. پس الله این آیه مبارکه «ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا» «آن گاه پروردگارت برای کسانی که پس از آنکه شکنجه دیدند، هجرت کردند» (نحل: 110) را نازل کرد. (طبری 27693 و واحدی در «اسباب نزول» 666 از شعبی روایت کرده اند).

818- ک: و از قتاده روایت کرده است: جماعتی از مسلمانان مکه به قصد دیدار رسول الله صلی الله علیه وسلم (به سوی مدینه رهسپار شدند، مشرکان مانع هجرت آنها گردیدند و آنها دوباره به مکه مراجعت کردند. در باره آنها الم (1) أَحَسِبَ النَّاسُ... نازل شد. پس برادران شان [از مدینه] این کلام الهی را برای آنها نوشتند. آنها دوباره از مکه خارج شدند، عده‌ای در راه شهید شدند و عده‌ای نجات یافتند. بر همین اساس الله (آیه وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا...» (عنکبوت: 69) را نازل کرد.

819- ابن سعد از عبدالله بن عبید بن عمیر روایت کرده است: آیه «أَحْسِبَ النَّاسُ» در باره عمار بن یاسر که در راه الله شکنجه و عذاب می شد، نازل گردیده است (طبری 27692. «زاد المسیر» 1083).

خوانندگان گرامی!

از آیات (1 الی 7) در مورد موضوعاتی آزمون و شناخت مردم و پاداش آنها، بحث بعمل آمده است.

أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ﴿٢﴾

آیا مردم گمان کرده اند، همین که بگویند: ایمان آوردیم، رها می شوند و آنان [به وسیله جان، مال، اولاد و حوادث] مورد آزمایش داده نمی شوند؟ (۲)

در آیه مبارکه به یک اصلی عالی اشاره به عمل آمده است، طوریکه میفرماید که: ایمان، تنها و تنها به گفتن در زبان و یا هم با ادای شعارها خلاصه و منحصر نمی شود، بلکه ایمان همراه با آزمایش است. صرف ادعا کردن کافی نمی باشد، بلکه باید عملکرد هم در بر داشته باشد. که بعد از اقرار و تصدیق به قلب و اجرای عمل میتوان قضاوت کرد.

باید یادآور شد که: دعوی ایمان کار آسان نیست مدعیان آن باید هر لحظه و هر آن آماده امتحان و ابتلاء باشند این محکمی است که خالص و مخصوص که به ذریعه آن میتواند مؤمن امتیاز بزرگی را بدست آورد. طوریکه در حدیث شریف آمده که: شدیدترین امتحان از انبیاء گرفته میشود، بعد از آنها صالحین مورد آزمایش قرار داده میشوند، سپس درجه بدرجه امتحان آن مردمی که به آنها مشابَهت دارند گرفته میشود نیز امتحان انسان بر وفق حیثیت و قوت دینی آن به عمل می آید یعنی هر قدر که شخص در دین مضبوط و استوار باشد همان قدر امتحانش سخت و دشوار می باشد.

«لَا يُفْتَنُونَ»: آزمایش نمی کردند. مورد امتحان واقع نمی شوند (سوره: بقره آیات 155 و 214).

راغب در مورد کلمه «یفتنون» می نویسد: یعنی آن در اصل گذاشتن طلا در آتش است تا خوبی و بدی آن معلوم شود.

کلمه «فتنة» به معنای گداختن طلا برای جدا کردن ناخالصی های آن است و چون در حوادث و سختی ها، جوهره های واقعی انسانها از شعارهای دروغین جدا میشود، حوادث و آزمایش ها را «فتنه» میگویند.

امام ابن جوزی میفرماید: این آیه در مورد جمعی از مؤمنان مستضعف مکه نازل شده است از جمله «عمار بن یاسر» و دیگران. کفار قریش به خاطر اسلام آوردنشان آنها را آزار و شکنجه می دادند، بر اثر آزار و فشار دلشان تنگ شده بود. الله متعال به وسیله ای این آیه به آنها انس و آرامش بخشید و آنها را اندرز داد و به آنها یادآور شد که این یک آزمایش است، تا در مقابل آزار صبر داشته و در ایمان ثابت قدم و پایدار بمانند و مؤمن راستین از منافق و دروغگو مشخص شود. (التسهیل ۱۱۳/۳).

وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ ﴿٣﴾

ما کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم (و اینها را نیز امتحان می کنیم) باید علم الله در مورد کسانی که راست میگویند و کسانی که دروغ میگویند تحقق یابد. (۳)

در این هیچگونه جای شکی نیست که: آزمایش، یک سنت الهی در طول تاریخ بشری وجود داشت: نه مدعیان ایمان، از امتحان الهی نجات می یابند، و نه خلاف کاران، از انتقام

الهی. طوریکه امام بیضاوی در این مورد در تفسیر خویش مینویسد: یعنی این امر یک سنتی است که در مورد ملت های پیشین نیز جاری بوده است و نباید خلاف آنرا انتظار داشت. (تفسیر بیضاوی ۹۷/۲).

مفسران در تفسیر آیه مبارکه «وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» (و هر آینه امتحان کردیم آنان را که پیش از ایشان بودند) می نویسند که: پیروان انبیای سابق مورد امتحانات بینهایت شدید واقع شده اند در بخاری آمده است که صحابه رضی الله عنهم یک مرتبه به خدمت آن حضرت صلی الله علیه وسلم فریاد کردند که یا رسول الله برای ما دعا کنید و از الله متعال مدد بخواهید این وقتی بود که مشرکین مکه منتها درجه ظلم و ستم بر مسلمانان روا داشته بودند. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: که پیش از شما زمین را حفر نموده انسانها را زنده در آن ایستاده میکردند، سپس بر سر آن اره کشیده او را دو پاره می نمودند و گوشت و پوست بعض انسانها را به واسطه شانه های آهنی از بدنش جدا میکردند اما با این همه سختی ها نتوانستند آنها را از دین شان دوباره بگردانند.

«فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لْيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ» تا الله مؤمنان راستین را از مدعیان دروغین ایمان جدا سازد.

الله تعالی امت های پیشین را نیز با فرستادن پیامبران به سوی شان مورد امتحان قرار داده است.

حق تعالی می خواهد تا به وسیله آزمایش، آنچه را که در علم وی آشکار و از علم بشر غایب است، در عالم واقع نیز نمایان سازد تا مردم را در برابر عمل شان و نه فقط به مجرد علم خویش - مورد محاسبه قرار دهد و این آزمایش اگر از یک جهت فضلی از جانب حق تعالی است، از جهتی دیگر نمایانگر عدل اوست و از جهت سوم، تربیت برای آنان است. بنابر همین عوامل است که: ابن عباس (رض) و سایر مفسران سلف، در تفسیر این فرموده خداوند متعال: «الانعلم» و نظایر آن میفرماید: این جمله و نظایر آن در قرآن کریم به این معنی است: (مگر برای این که ببینیم). زیرا رؤیت به موجود تعلق میگیرد در حالی که علم از رؤیت عام تر بوده به موجود و معدوم هر دو تعلق میگیرد. (بنقل از تفسیر انوار القرآن)

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٤﴾

آیا کسانی که کارهای بد می کنند، گمان می کنند که از ما پیشی میگیرند؟ چه بد قضاوت می کنند! (۴)

نباید فراموش کنند که الله متعال، هم گفتار ما در اظهار ایمان را می شنود و هم پندار و روحيات ما را بطور دقیق میداند. «وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» پس اگر همچو انسانها با خود طوری فکرمی کنند که: حق تعالی از مجازات شان بر اعمال شان عاجز است، بسیار بد فیصله پیش خود می نمایند، و تصور شان قابل اشتباه است.

مفسر صاوی در مورد این آیه مبارکه می نویسد: این آیه توییحی شدیدتر از توییح اول را نشان میدهد. توییح اول عبارت است از توییح انسان در مقابل این گمان که آنها با وجود استمرار بر کفرشان از عذاب خدا می رهند و فرار میکنند. («حاشیة الصاوي علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی ۲۳۰/۳).

ابن عباس (رض) در شأن نزول این آیه مبارکه میفرماید: هدف الله متعال از مرتکبان بدی ها در این آیه؛ ولید بن مغیره، ابوجهل، أسود، عاصی بن هشام، شیبه، عقبه، ولید بن عقبه،

عقبه بن ابی معیط، حنظله بن وائل و همانندانشان از سردمداران قریش‌اند ولی آیه کریمه عام است و هرکسی را که به این وصف باشد - اعم از مسلمان و کافر - دربر می‌گیرد.

مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٥﴾

هرکس که به لقاء الهی امید داشته باشد [بداند که] اجل مقرر الهی فرارسنده است و او شنوای داناست. (۵)

از فحوای آیه مبارکه معلوم میشود که: هر کس به آخرت معترف باشد و برای آن تلاش کند، عملش ضایع نشده و نا امید و مأیوس نخواهد شد.

یعنی هر کس امیدوار دیدار آخرت با پروردگارش بوده و به پاداشی که نزد وی است طمع می‌ورزد، پس یقیناً میعاد می‌یابد که وی به بندگانش از رستخیز و ثواب و عقاب داده است خواه ناخواه تحقق یافتنی است.

«وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» الله متعال گفتار بندگان را میشنود و به احوال ظاهری و باطنی آنان آگاه است. یعنی آنچه را که در پنهان و آشکار به عمل می‌آورد، هرگز چیزی از اعمال نیک و شایسته آنان ضایع نمی‌گرداند.

وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿٦﴾

و هرکس جهاد و تلاش کنند جز این نیست که تنها برای خودش جهاد میکند. البته الله از جهانیان بی‌نیاز است. (۶)

«جَاهَدٌ»: با دشمنان خدا جهاد کرد. با دشمن نفس‌آماره به مبارزه برخاست. در راه دین مصائب و مشکلاتی تحمل کرد.

و هرکس در اطاعت الله تعالی و دوری جستن از هوس‌ها با نفس خود جهاد نماید و صبر را پیشه کند، یقیناً باید داشته باشد که: ثواب نفع و ثواب جهادش به خودش بر می‌گردد. یعنی پاداش و مکافات جهاد وی به خودش تعلق می‌گیرد نه به دیگران و چیزی از منافع جهاد وی به خدای سبحان بر نمی‌گردد.

هدف از جهاد در این آیه، تنها جهاد با شمشیر و با دشمنان نیست، بلکه هدف از آن هرگونه تلاش و کوشش است؛ خواه این تلاش در راه خودسازی و به اصطلاح جهاد بانفس باشد یا مبارزه با وسوسه‌های شیطان و یا بادشمنان خارجی.

«إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» «بی‌گمان خداوند از عالمیان بی‌نیاز است» پس به طاعات و عبادات شان هیچ نیازی ندارد، همان طوری که گناهان و نافرمانی‌هایشان نیز هیچ زیانی به او وارد نمی‌سازد. از این روی، نفع و ضرر طاعات و معاصی، به خود انسان بر می‌گردد. و باید یاد آور شد که: نه طاعت مطیعان برای او نفعی دارد و نه معصیت گناهکاران ضرری به او میرساند.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٧﴾

و آنان که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده‌اند، گناهانشان را قطعاً از آنان محو می‌سازیم و بر پایه بهترین عملی که همواره انجام می‌داده‌اند، پاداششان می‌دهیم. (۷)

در آیه قبلی بحث از جهاد به عمل آمد، ولی در این آیه مبارکه پروردگار با عظمت می‌فرماید که: بهترین جهاد، ایمان و عمل صالح می‌باشد.

بنأ شخصی که به الله تعالی ایمان داشته باشد، و از پیامبرش اطاعات و پیروی نماید، و اعمال صالح مشروع را انجام دهند، حق تعالی گناهان شان را خواهد آمرزید و خطاهای شانرا خواهد زدود و ایشان را بر معیار نیکوترین آنچه عمل می کرده اند پاداش خواهد داد.

یعنی: پاداش شان را به حسب نیکوترین اعمال شان در اسلام مقرر می داریم. به قولی معنی این است: به آنان بیشتر و بهتر از آنچه که عمل کرده اند پاداش می دهیم، طوری که در (آیه: 160 سوره انعام) میفرماید: (هر کس نیکی ای پیش آورد، برای او ده برابر همانند آن پاداش است).

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (8 الی 13) موضوعاتی را در باره: صلابت و پایداری و آزمون مؤمنان مکلف، تهدید کافران و منافقان مطالعه خواهند فرمود.

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾

ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند. و اگر آن دو (مشرك باشد) و بکوشند تا چیزی را که به حقیقت آن علم نداری با من شریک گردانی، پس از آن دو اطاعت مکن، بازگشت تان به سویی من است، پس شما را به (حقیقت) آنچه می کردید، آگاه می سازم. (۸)

«وَوَصَّيْنَا»: سفارش کردیم، دستور دادیم. «حُسْنًا»: نیکی. «جَاهِدَا»: کوشیدند. این جاهدا: اگر بکوشند. ما لیس لك به علم: آن چه را که بدان علم نداری.

نیکی به والدین:

قبل از همه باید گفت که نیکی به والدین قبل از اینکه یک حکم ایمانی باشد، بلکه يك امر انسانی می باشد.

طوری که یاد آور شدیم؛ نیکی با پدر و مادر نه تنها یک عمل ایمانی بوده بلکه ادای این نیکی امر الهی و یک عمل انسانی است، در احسان و نیکی به والدین، بحث هیچ گونه قید و شرط وجود ندارد. در کلمه «حُسْنًا» مفهوم بزرگی که نهفته است اینست که: در ادای این نیکی؛ شرط نژادی، سنی، منطقه ای، علمی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و ایمانی وجود ندارد، حتی اگر والدین کافر و مشرك باشند، باید به آنان احسان و نیکی صورت گیرد.

«وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا»

«وصینا»: وصی: به معنای متصل کردن و متصل شدن. توصیه: سفارش و دستور. «وصینا»: سفارش کردیم و دستور دادیم. و برخی از مفسران محترم کلمه «وصینا» را به امر و عهد هم ترجمه و تفسیر نموده اند. یعنی ما به انسان امر مؤکد میداریم که با پدر و مادرش نیکی کند؛ زیرا آن دو سبب پیدایش انسان می باشند و فضل و نیکی فراوانی در حق او روا داشته اند، پدر هزینه زندگی و مادر محبت و فداکاری را به عهده دارد.

شیخ القاضي محمد ثنا الله عثمانی در تفسیر خویش «التفسیر المظهری» در تفسیر آیه «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ» مینویسد: «وصیت» عبارت از دعوت کردن کسی به کاری از روی نصیحت و خیر خواهی است. (تفسیر مظهری)

«بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا» «حسن» مصدر وبه معنای خوبی است، در این جا روش کار خوب را به صورت مبالغه به حسن تعبیر کرد، و هدف آن واضح است که الله متعال به انسان وصیت نموده است که با والدین خویش از روی حسن سلوک رفتار نماید.

امام صاوی میفرماید: از این رو خداوند متعال اولادها را به نیکی با پدر و مادر امر کرده است که اولاد بر شدت و قسوت و نافرمانی از پدر و مادر ساخته شده‌اند، پس خدا آنها را به ایفای عکس طبیعت خود مکلف کرده است. و ساختمان وجود والدین بر مهربانی و شفقت نسبت به فرزندان قرار دارد، لذا به فطرت و طبیعت خلقت خود واگذارده شده‌اند. (حاشیة صاوی بر جلالین ۲۳۱/۳). طوریکه یاد آور شدیم که: حق تعالی انسان را به احسان با پدر و مادرش از راه اجرای عمل نیک یعنی نیکی، لطف و مهربانی به آنان در آنچه که مقتضای طاعت او تعالی است سفارش کرده است.

با در نظر داشت اینکه احسان و نیکی به والدین، مطلق و همیشگی است؛ اما اطاعت از والدین، مشروط به آن است که انسان را از الله دور نکنند. فرزندان، باید قدرت انتخاب تفکر صحیح را داشته باشند. حکم الهی همین است که فرزندان نباید در مسأله توحید و شرک، با هیچ کس کنار آید و به اصطلاح راه سازش را در پیش گیرد. یعنی اینکه اگر خدا ناخواسته پدر و مادر بکوشند تا فرزندان به خدای متعال شریک آورد، یا وی را به کفر امر و دستور فرمایند، فرزندان طوریکه در فوق یاد آور شدیم اطاعت از پدر و مادر در این امور حرام است.

در معصیت خدا اطاعت از مخلوق درست نیست.

آیه برای آن کسی که نسبت به والدین نیک رفتار است و راه هدایت را پیش گرفته است متضمن وعده نیکوست. و برای آن کسی که والدین خود را می‌آزارد و به بیراهه رفته است، متضمن وعید است. ولی اطاعت از مخلوق در نافرمانی الله جواز ندارد نظر به حدیث شریف که از النواس بن سمعان الانصاری روایت شده که پیغمبر (ص) میفرماید: لا طاعة للمخلوق في معصية الخالق المصدر: تخریج مشکاة المصابیح الصفحة أورقم 3624 صحیح التخریج: اخرج البغوي في (شرح السنة) 2455.

و همچنان حدیث شریف (لا طاعة للمخلوق) از صحابی جلیل القدر دیگر عمران بن الحصین و الحکم بن عمرو النصاری نیز روایت شده است (المحدث: المصدر: صحیح الجامع الصفحة او رقم 7520).

و همچنین در حدیث دیگر از حضرت علی (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: لا طاعة لاحد في معصية الله انما الطاعة في المعروف: (المحدث الباني) مصدر صحیح الجامع صفحه او رقم 7519.

شان نزول آیه 8:

ابن کثیر در بیان شأن نزول آیه کریمه از سعد بن ابی وقاص (رض) روایت میکند که فرمود: «مادرم به من گفت: مگر نه این است که خدا تو را به نیکی با والدین فرمان داده‌است؟ به خدا سوگند که نه غذایی میخورم و نه نوشابه‌ای مینوشم تا بمیرم یا کافر شوی! سپس یک شبانه روز هیچ چیز نخورد و نیاشامید و نه از آفتاب به سایه رفت آنگاه در شب و روز بعد نیز چنین کرد تا بدانجا که از حال رفت و سخت بی رمق شد. در این هنگام، سعد به نزد وی آمد و گفت: مادر جان! اگر تو صد جان داشته باشی و آن جانها یکایک از تنت بیرون روند، من کسی نیستم که دینم را فروگذارم، حال اگر میخواهی بخور و اگر

میخواهی نخور. پس چون مادر سعد از کفر وی مأیوس شد، اعتصاب غذایی خویش را شکست و خورد و نوش را از سر گرفت. سعد میگوید: این آیه «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ...» نازل شد (صحیح است، مسلم ص 1877 ح 1748 و ترمذی 3189، مسلم مفصل بیان داشته است. «تفسیر شوکانی» 1996)

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ ﴿٩﴾

و کسانی که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده اند، حتماً در زمره شایستگان درمی آوریم. (۹)

ایمان از عمل جدا نیست:

صرف کار نیک، انسان را در زمره نیکوکاران قرار نمی دهد. کار نیکی که از ایمان به خدا برخیزد ارزشمند است.

خوانندگان گرامی!

در دو آیه قبل بیان شد که پاداش ایمان و عمل صالح، پوشیده شدن گناهان و دریافت جزای نیکوست. در این آیه میفرماید: کسانی که اهل ایمان و عمل صالح باشند، در زمره افراد صالح نیز قرار می گیرند.

در آیه مبارکه با زیبایی خاصی میفرماید: کسانی که به الله تعالی ایمان آورده، از پیامبر صلی الله علیه وسلم پیروی نموده و کارهای نیک مشروع را انجام داده اند آنان را در زمره صالحان در می آوریم. یعنی: در زمره کسانی که در صلاح و شایستگی راسخ قدم گردیده اند.

امام قرطبی فرموده است که: الله متعال به منظور تحریک و تشویق نفوس برای رسیدن به منزلت و مقام واقعی خویش دوباره از مؤمنانی که عمل شایسته انجام میدهند. سخن به میان آورده است، الصَّالِحِينَ متضمن مفهوم مبالغه میباشد؛ یعنی آنان که در نهایت صلاح قرار دارند. (تفسیر قرطبی ۳۲۹/۱۳)

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْلَىٰ آلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ ﴿١٠﴾

در میان مردم کسانی هستند که میگویند به الله ایمان آورده ایم اما هنگامی که به خاطر الله (از سوی دشمنان) مورد آزار قرار میگیرند فتنه دشمنان را همچون عذاب الهی می شمارند (و از آن سخت و وحشت میکنند) اما هنگامی که پیروزی از سوی پروردگارت بیاید میگویند ما هم با شما بودیم (و در این پیروزی شریکیم!) آیا خداوند به آنچه در سینه های جهانیان است داناتر نیست؟ (۱۰)

به تأسف باید گفت که؛ اظهار ایمان برخی از انسانها، صرف زبانی بوده، و اثری ایمان شان در قلب دیده نمی شود. در ضمن قابل یاد آوری است که: جوهر واقعی انسان را میتوان در فراز و نشیب ها و حالات گوناگون، زندگی بخوبی درک نمود. طوریکه ایمان واقعی انسان در وقت مشقت و سختی ها بخوبی روشن می شود. و شخصی ایماندار با شخص غیر ایماندار به خوبی تشخیص شده می تواند.

مفسران در تفسیر این آیه مبارکه می نویسند: تشبیه در «كَعَذَابِ اللَّهِ» از این جهت است که عذاب خدا انسان را از کفر باز میدارد، و منافقان نیز آزار مردم را مانع ایمان قرار میدهند.

و ایمان مؤمنان چنان اقتضا میکند که شکبیا و دلیر باشند و عذاب را شیرین تلقی کنند و محنت و سختی را آسایش پندارند، که سرانجام نیک از آن پرهیزگاران است. گاهی ایمان، اذیت و آزار مردم را بدنبال دارد که باید تحمل کرد. (صفوة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی)

اشخاص منافق، دارای خصوصیات فرصت طلبی بوده، به هنگام پیروزی خود را در جمله مؤمن جا زده، و در گرفتن مزایا، اصرار می ورزد. ولی به یاد باید داشته باشند که: تظاهر و و پنهان کاری شان برای آنها سودی رسانده نمیتواند و اساساً برای انسان سودی هم ندارد، زیرا ذات پروردگار از درون انسانها بخوبی آگاهی دارد.

امام فخر رازی میفرماید: مکلفان به سه دسته تقسیم می شوند: مؤمن که حسن اعتقادش را نشان میدهد، و کافر که کفر و انکار خود را علنی میکند، و مذبذب که در بین آن دو قرار دارد، ایمان را به زبان ابراز می دارد و کفر را در نهان پنهان می کند. بعد از این که خدا در آیه **فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لْيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ** دو گروه را یاد آور شد، در اینجا گروه سوم را یاد آور شده و میفرماید: **وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَفُوقُ آمَنًا**. نکته‌ی ظریفی که در این آیه نهفته این است که خداوند متعال خواسته است شرف مؤمن صبور و پستی منافق کافر را بیان کند. در آیات قبلی فرمود: مؤمن در راه خدا شکنجه شد تا راهش را رها کند، اما او آن را رها نکرد، و منافق کافر شکنجه شد و دین را رها کرد. او می توانست در ظاهر با آنها کنار بیاید و قلبش به ایمان مطمئن باشد. اما چنین نکرد بلکه دین خدا را به کلی رها کرد. (تفسیر کبیر ۳۷/۲۵).

این آیه ناظر بر گروهی است که در ایمان شان ضعف بود، به طوری که چون از کفار آزار می دیدند، با آنان همراهی و موافقت می کردند و چون قوت اسلام نمایان می شد و الله متعال مؤمنان را در موضعی از مواضع و در سنگری از سنگرها نصرت می داد، می گفتند: ما با شما همراه بودیم.

وَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ ﴿١١﴾

و یقیناً خدا کسانی را که ایمان آورده اند، می شناسد و بی تردید منافقان را نیز می شناسد. (۱۱)

در این هیچ جای شکی نیست که الله تعالی از درون انسانها آگاهی مطلق داشت مؤمن و منافقان را خوب می شناسد.

در آیه مبارکه قبلی؛ که منافقان با تأکید، همگامی خود را با مؤمنان و توده‌ی مردم بیان میکردند، **«إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ»**، در این آیه، الله تعالی نیز با تأکید میفرماید: من همه را می شناسم. الله تعالی حال مؤمنان و حال منافقان را برای بندگان خود به توضیح میگیرد: یعنی: الله متعال دو گروه مؤمن و منافق را به وسیله آزمایش در سختی ها از یک دیگر جدا و متمایز گردانیده و اخلاص مخلصان و نفاق منافقان را آشکار میگرداند پس مخلص کسی است که از آزارهایی که می بیند، متزلزل نمی شود و در راه الله چنان که باید صبر و ثبات می ورزد و منافق کسی است که به چپ و راست متمایل میشود پس اگر به او از جانب کافران آزاری رسید، با آنان موافقت و همراهی و تبعیت کرده و به الله متعال کافر میشود و اگر پرچم اسلام و قوت آن بر فراز شده آفتاب پیروزی آن بدرخشد و نشانه‌های فتح و نصرت نمایان گردد، به سوی اسلام باز میگردد و میپندارد که از مسلمانان است.

مفسران گفته‌اند: منظور از «**وَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ**» این است که علم و آگاهی خود را برای انسان ابراز دارد تا برای آنان معلوم شود، وگرنه خدا از گذشته و آینده و حال آگاه است و هیچ چیز بر او پوشیده نیست. بنابر این، علم به معنی ابراز داشتن و نشان دادن است؛ نه این که چیزی از خدا مخفی و پوشیده باشد سپس برایش روشن شود. ابن عباس «علم» را به دیدن تفسیر کرده است. (به آنچه که علامه ابن‌کثیر در این رابطه نوشته است مراجعه کنید. مختصر ۲۸/۳).

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿١٢﴾

و کافران به مؤمنان گفتند: از راه ما پیروی کنید (اگر گناهی داشته باشد) ما گناهانتان را به گردن می‌گیریم، ولی در حقیقت هیچ باری از گناهان ایشان را به گردن نگیرند، که ایشان دروغگو هستند. (۱۲)

«**اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا**»: از راه و روش ما پیروی کنید. از دینو مکتب ما پیروی کنید. اگر توجه فرموده باشید، انسانهای کافر و منحرف، برای دعوت و تشویق دیگران به کارهای خلاف شرعی می‌گویند: اگر این کار گناهی داشته باشد، گناه آنرا ما به گردن خود می‌گیریم، چه فرق میکند، آنرا انجام دهید. در حالیکه در شرع اسلامی هیچ کس نمیتواند گناه شخصی دیگری را به دوش گیرد.

ابن کثیر گفته است: مانند این است یک نفر بگوید چنان کن گناهش به گردن من. (ابن کثیر ۳۰/۳)

کافران در سخن و گفتار خویش دروغگو هستند، در جهان بینی اسلام، هیچ کس بار کسی را به دوش نمی‌کشد. «**وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى**» (سوره انعام) و هیچ کس بار (گناه) دیگری را بر دوش نمی‌کشد، بنابر این وعده‌های کفار و شیطان کاملاً باطل و بی اساس است.

مفسر مجاهد بن جبر در شأن نزول این آیه مبارکه مینویسد که: این آیه کریمه درباره کفار قریش نازل شده است.

وَلْيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيَسْأَلَنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿١٣﴾
و مسلماً بارهای [گناهان] خود را با بارهای دیگری [از گناهان کسانی که گمراهشان کردند] همراه با بارهای خود حمل خواهند کرد، و روز قیامت از آنچه [به خدا و پیامبر و قرآن] افترا می‌یستند، حتماً بازخواست خواهند شد. (۱۳)

«**أَثْقَالٌ**»: جمع ثقل، بارهای سنگین. هدف از انبار گناهان است. «**أَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ**»: بارهای گناهان گمراه سازی دیگران به همراه بارهای گناهان گمراهی خود (سوره: نحل آیه: ۲۵). باید گفت که: منحرف کنندگان، بار منحرف شدگان را نیز بر دوش میکشند.

از این آیه مبارکه معلوم میشود اگر کسی دیگری را به انجام گناهی تحریک کند یا درگناه کردن به او کمک کند او همچون مجرم اصلی گناهکار است. طوریکه در حدیث آمده است: «هر کس دیگری را به گمراهی بخواند، گناه خود و گناه پیروی کننده را بدون این که از گناه پیروی کننده کم شود به دوش خواهد کشید». (صحیحین).

همچنان در حدیث دیگری آمده است: «هر کس به سویی هدایت فراخواند، برایش از مزد و پاداش همانند اجری کسانی است که از وی تا روز قیامت پیروی کرده‌اند، بی آنکه از پاداش های خودشان چیزی کاسته شود. و هر کس به سویی گمراهی‌ای فراخواند، بر او از

گناه همانند گناهان کسانی است که از وی تا روز قیامت پیروی کرده‌اند، بی آن‌که چیزی از گناهان خود آنان کاسته شود». (مسلم، عن أبي هريرة وابن ماجه، عن أنس، قرطبی) مطالعه کننده گرامی!

از این آیه به بعد به داستان و قصه های حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت لوط، حضرت شعیب، حضرت هود، و حضرت صالح و موسی علیهم السلام به بیان گرفته میشود و خوانندگان گرامی را مختصراً با نمونه‌هایی از آزمایش امت های پیشین آشنا می‌سازد.

قابل تذکر که از آن جمله: در آیات (14 الي 15) در مورد قصه و داستان نوح علیه السلام و قومش: معلومات ارایه میگردد.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ ﴿١٤﴾

ما نوح را به سوی قومش فرستادیم پس نهصد و پنجاه سال در میان آنان باقی ماند، پس طوفان آنان را در حالیکه ظالم بودند، فرو گرفت. (۱۴)

«لَبِثَ»: ماند. ماندگار شد، درنگ کرد، به سر برد. «أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا»: هزار سال، بجز پنجاه سال. یعنی نهصد و پنجاه سال. عاماً: سال. أخذهم: آنان را فراگرفت، در گرفت.

طوریکه می دانید؛ یگانه پیامبری که مدّت رسالتش در قرآن بیان شده، مدت رسالت نوح علیه السلام است، طوریکه مدّت رسالت اش نهصد و پنجاه سال گفته شده است، البته تا طوفان نوح. ولی مدّت زندگی آن حضرت و پیامبری آن حضرت پس از طوفان، بیان نشده است.

از ابن عباس(رض) منقول است که حضرت نوح(ع) در سن چهل سالگی مبعوث شد، تا نه صد و پنجاه سال در دعوت تبلیغ و سعی و اصلاح مصروف بود سپس طوفان آمد و شصت سال بعد از طوفان زنده ماند، باین حساب عمر او یکهزار و پنجاه سال شد. (تفسیر کابلی)

باید یادآور شد که: هر یکی از پیامبران به سوی ملت خاصی مبعوث شده‌اند، از جمله: حضرت موسی علیه السلام برای هدایت قوم بنی اسرائیل و حضرت صالح علیه السلام برای هدایت قوم ثمود و حضرت هود علیه السلام به منظور راهنمایی قوم عاد و محمد صلی الله علیه وسلم جهت رهنمایی قریش و سایر عالم بشریت مبعوث گردیده است. مفسران در تفاسیر خویش می نویسند که: نوح علیه السلام پیامبر نسل قابیل پسر آدم و ذریه‌ی شیبث علیه السلام بوده است. (عرائس، ثعلبی، صفحه 46).

مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982) در تفسیر خویش «تفسیر إرشاد العقل السليم إلی مزایا الكتاب الکریم» می نویسد: طوفان به هر پدیده‌ای گفته میشود که به شدت چیزی را در برگیرد از قبیل سیل و باد و تاریکی. اما غالباً برای آب استعمال می شود. (ابو سعود ۱۶۶/۴).

شیخ الإسلام فخرالدین رازی(544 هـ 606 هـ) در تفسیر خویش میفرماید: جمله در آیه متبرکه «وَهُمْ ظَالِمُونَ» متضمن اشاره‌ای لطیف است که عبارت است از این که الله متعال به مجرد وجود ظلم عذاب نمیدهد، بلکه در صورت اصرار برظلم عذاب میدهد. به همین

سبب گفته است: «وَهُمْ ظَالِمُونَ» یعنی در حین ظلم آنها را نابود کرد. (تفسیر کبیر ۴۲/۲۵).

در این آیه مبارکه خطاب به رسول الله صلی علیه وسلم پایداری و صبر و مقاوت وی در راه دعوت است، و برای شان خطر نشان می سازد که نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال قومش را به سوی حق فراخواند و از آنان جز تعدادی اندک ایمان نیاوردند پس ای محمد صلی الله علیه وسلم! تو سزاوارتر به آن هستی که بر این راه صبر و ثبات ورزی زیرا اندک مدتی است که در میان قوم خویش مانده‌ای و در همین اندک زمان، شمار امت و پیروانت بسیار بیشتر از شمار پیروان نوح علیه السلام است.

فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ ﴿١٥﴾

پس او و اهل کشتی را نجات بخشیدیم و آن [حادثه] را عبرتی بسیار مهم برای جهانیان قرار دادیم. (۱۵)

أصحاب السفينة: سرنشینان کشتی، کشتی نشستگان، مسافران کشتی.

یعنی: نوح و همراهانش در کشتی راکه شامل فرزندان و پیروانش بودند، نجات دادیم. در باره شمار سرنشینان کشتی نوح، اختلاف نظر وجود دارد «و آن را» یعنی: کشتی را «آیاتی برای عالمیان گردانیدیم» یعنی: عبرتی بزرگ برای آنان گردانیدیم زیرا این کشتی مدتی مدید برکوه «جودی» باقی بود. به قولی معنی این است: این واقعه را عبرتی برای نسل های آینده و اندرزی برای تمام جهانیان گردانید. (تفسیر انوار القرآن: مخلص هرووی) در این داستان درس بزرگی است که میتوان مثالی برای نسل های مبارزه را حق باشد همین است که: اگر قابلیت و آمادگی پذیرش نباشد، هزار سال تبلیغ هم اثری ندارد. ولی باید گفت که در تربیت و تبلیغ، صبر و پایداری لازم است. طوری که در این آیه مبارکه پایداری نوح علیه السلام و سرسختی مردم را نشان دهد. واقعیت امر اینست که: بی توجهی به پیام انبیا، ظلم است و ظلم، کلید قهر الهی است.

آشنایی با تاریخ اقوام گذشته، مورد توجه قرآن است. «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا» (بیان تاریخ انبیای پیشین، تسلی بخش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است).

سیرت نویسان مینویسند: وقتی ملک الموت، میخواست نفس نوح علیه السلام را قبض کند از وی پرسید که: دنیا را چگونه یافتی؟ جواب فرمود: مثل اینست که یک شخص خانه ای داشت و خانه اش دارای دو دروازه باشد که از یک دروازه داخل میشوی و از دروازه دیگری بیرون میشوی.

عالم دانشمند مرحوم عبدالوهاب نجار، مینویسد: سوره های را که سرگذشت نوح علیه السلام در آنها آمده، چهل و سه سوره برشمرده است؛ آن سرگذشت ها در سوره های اعراف، هود، شعراء، قمر و نوح از بقیه مفصل تر است. خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (16 الی 23) داستان و قصه‌ی ابراهیم و قومش دلایلی بر اصول سه گانه‌ی: توحید، نبوت و معاد، مورد بحث قرار میگیرد.

وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١٦﴾

و [یاد کن] ابراهیم را چون به قوم خویش گفت: الله را بپرستید و از او بترسید، این برای شما بهتر است اگر می دانید. (۱۶)

حضرت ابراهیم علیه السلام، دومین پیامبر اولوالعزم است که پس از نوح علیه السلام مبعوث شده است.

اگر سر لوحه دعوت پیامبرانی الهی را دقیق مطالعه نمایم در خواهیم یافت که: توحید و تقوا، سرلوحه همه ای انبیا را تشکیل می داد.

ابن کثیر در تفسیر خویش می نویسد: خدای متعال خبر بنده و پیامبر و خلیل و دوست خود، «ابراهیم» یعنی پیشوای راستان را یادآور میشود که قوم خود را به عبادت و پرستش خدای یگانه فراخواند. از آنان خواست در پرهیزگاری اخلاص داشته باشند و فقط از الله روزی بجویند و در مقابل نعمت هایش او را سپاسگزار باشند؛ چون سپاس نعمت از آن اوست و به جز او هیچ کس نعمت را عطا نمی کند. (مختصر ابن کثیر ۳/۳۲).

دستیابی به خیر، در گرو خداپرستی و تقواست. دستیابی بهشت جایزه کسانی است که بین خیر و شر تمیز کرده و راه خیر را بر گزیده اند.

کسانی که به جای توحید و تقوا به سراغ غیر الله و فساد می روند، در حقیقت جاهل اند. (عالم بی تقوا، جاهل است.)

إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۱۷﴾

شما فقط بتهایی را به جای الله می پرستید و بهتانی بر ساخته اید، بی گمان کسانی که به جای الله می پرستید اختیار روزی شما را ندارند، پس روزی را نزد خداوند بجوید و او را (به یگانگی) پرستید و او را شکر گزارید که به سویی او باز گردانیده می شوید. (۱۷)

در آیه قبل حضرت ابراهیم علیه السلام به مردم توضیح داد که: بتان و معبودانی را که غیر از الله بزرگوار می پرستی چیزی جز دروغ، افترا و ساخته پرداخته های خوش شما است، این خدایان را که مورد پرستش قرار میدهند توانمندی دادن روزی را به شما ندارد. بناءً در می یابیم که: تمرکز دعوت ابراهیم علیه السلام را عبادت و اطاعت به وحدانیت الله تعالی تشکیل میداد، وی عبادت غیر الله را مردود و بی نتیجه اعلام داشت.

در پایان آیه مبارکه یک بار دیگر بر عبادت خدا تأکید بعمل آمده و میفرماید: باید طاعت خویش را برای الله تعالی خالص گردانید، و روز قیامت بازگشت فقط به سویی اوست و هر کس را در برابر اعمال شان مورد حساب قرار می دهد.

وَإِنْ تَكْذِبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَّمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿۱۸﴾

و اگر (رسالت مرا) تکذیب کنید، پس امت های پیش از شما نیز (پیامبران شان را) تکذیب کردند. و بر عهده پیغمبر ما (وظیفه ای) جز ابلاغ آشکار نیست. (۱۸)

در این آیه مبارکه با تمام صراحت اعلام می دارد که: اگر محمد صلی الله علیه وسلم را تکذیب کنید، عجیب نیست زیرا شیوه کفار با پیامبران پیشین نیز این چنین بوده است.

رسول الله صلی الله علیه وسلم میفرماید: اگر مرا تکذیب کنید این انکار شما به من زیان و ضرری نمی رساند، بلکه فقط به خودتان ضرر می رسانید؛ چرا که قبل از شما ملت های بودند که پیامبران خود را تکذیب کردند و بر اثر آن به عذاب بزرگی الهی گرفتار شدند، و عذابی که دامن آنها را گرفت، دامن شما را هم خواهد گرفت. (ابن کثیر گفته است: ظاهراً تمام این سخن جزو گفته های ابراهیم خلیل است که به منظور اثبات معاد با آنان به مجادله و محاجه پرداخته است؛ چرا که به دنبال آن میگوید: فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ، و امام طبری بر این است که کلام خداوند متعال است که خطاب به مردم مکه ایراد کرده و مرادش

تسلیت پیامبر صلی الله علیه و سلم است، و کلام ابراهیم نیست. و نظر ابن کثیر روشن تر است.)

رسالت پیامبران «وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» جز تبلیغ اوامر خدا چیزی نیست، و هدایت مردم بر عهدهی او نمی باشد.

طبری گفته است: معنی «الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» این است که مبلغ قصد خود را به سمع مخاطب برساند و مقصود را به او تفهیم کند. (تفسیر طبری ۸۹/۲۰).

أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿١٩﴾

آیا آنها ندیدند چگونه خداوند خلقت را آغاز میکند و سپس بازش میگرداند، بی گمان این (اعاده خلقت) بر الله آسان است. (۱۹)

دین مقدس اسلام دین اندیشه و تفکراست و از همه ی انسانها برای اندیشیدن و تفکر دعوت به عمل می آورد. اعتقاد به مبدأ، سبب اعتقاد به معاد و بی خبری از قدرت خداوند، مایه ی انکار از معاد است.

در آیه مبارکه آمده است که: آیا آن گروه تکذیبگر ندانسته اند که الله متعال چگونه آفرینش را بدون نمونه پیشینی ایجاد و ابداع کرده و سپس آن را بعد از فانی ساختنش مجدداً همچون مثل اول باز می گرداند؟

قتاده گفته است: یعنی آیا با مشاهده ی دلایل و به کار بردن فکرو اندیشه در نمی یابند که چگونه خدا اجسام را بعد از مرگ اعاده می کند؟

«إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» در حقیقت چنین امری برای الله امر سهل و آسان است. پس چگونه حشر و نشر را انکار می کنند؟ چون آنکه قدرت شروع و آغاز را دارد، توانایی اعاده را نیز دارد.

امام قرطبی میفرماید: معنی آیه همان است که بعضی از مفسرین گفته اند: آیا نمی بینند خدا چگونه میوه ها را می آفریند و مدتی دوام می آورد و سپس از بین می روند و باز آنها را اعاده میکند و این چرخه تا ابد تکرار می شود؟ بدین منوال اول انسان را خلق می کند، سپس بعد از این که از او فرزند و از فرزند او فرزند به وجود آورد، او را به دیار نیستی می فرستد و سایر جانداران نیز چنین می باشند. پس وقتی قدرت او را در زمینه ی خلق و ایجاد دیدید، بدانید که قدرت اعاده را نیز دارد؛ زیرا وقتی قصد ایجاد چیزی را بکند میگوید: بشو، آن هم بلافاصله لباس هستی را به تن می کند. (تفسیر قرطبی ۳۳۶/۱۳).

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٠﴾

بگو: در زمین بگردید پس با تأمل بنگرید که چگونه خلقت را آغاز کرد، باز پیدایش آخرت (باردوم) را ایجاد می کند، یقیناً الله بر هر کاری تواناست. (۲۰)

«سِيرُوا»: بگردید. یعنی سیر و سیاحت کنید. «انظُرُوا»: بنگرید. دقت، مطالعه و بررسی نمائید.

شیخ سعید حوی در تفسیر «الأساس» مینویسد: «این فرموده خداوند متعال معجزه های از معجزات قرآن کریم میباشد و دلیل بر آن است که این قرآن همه زمانها و مکان ها را میگذرد. چنانکه دستور سیر و سفر در زمین و نگرش در کیفیت آغاز آفرینش، به ضرورت تحقیق و مطالعه در علم زیست شناسی و تحقیق در طبقات زمین و علم باستان شناسی اشاره

دارد و خود این مستلزم ایجاد مراکز تحقیق در این رابطه است تا کسی که در زمین به قصد عبرت گرفتن گردش می‌کند، از دیدن آنها درس و اندرز بگیرد». (تفسیر انوار القرآن)

يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ ﴿٢١﴾

هر کس را بخواهد عذاب می‌کند، و هر کس را بخواهد مورد رحمت قرار می‌دهد، و فقط به سویی او بازگردانده می‌شوید. (۲۱)

یعنی اینکه الله متعال هر کس از بندگان را که بخواهد در برابر آنچه از اعمال خلاف شرع مرتکب شده عذاب می‌کند و هر کس از بندگان را که بخواهد در صورتی که توبه کند، به طاعتش عمل نماید و از نافرمانی‌هایش اجتناب ورزد، مورد مرحمت خویش قرار می‌دهد. و بازگشت تنها به سویی اوتعالی است تا فرمانبرداران را پاداش و نافرمانان را مجازات کند.

شیوه‌ی تربیتی قرآن چنان است که هرگاه مهر و قهر خداوند را بیان می‌کند، ابتدا از مهر و رحمت و سپس از قهر و عذاب سخن می‌گوید، ولی چون این آیه، دنباله‌ی تکذیب کفار است، ابتدا در باره‌ی عذاب و سپس در باره‌ی رحمت بحث نموده است.

وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٢٢﴾

و شما نه در زمین و نه در آسمان نمیتوانید خدا را عاجز کنید [تا از دسترس قدرت او بیرون روید]، و شما را به جایی خدا هیچ سرپرست و یاور نیست. (۲۲)

امام قرطبی گفته است: یعنی اگر در آسمان هم باشید، خدا را در مانده نمیکنید: وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشِيدَةٍ. (تفسیر قرطبی ۳۳۷/۱۳)

یعنی ای بندگان! شما نه در زمین و نه در آسمان عاجزکننده پروردگارتان نیستید تا در صورت عصیان از قبضه قدرتش بیرون شده یا از عذابش پیشی گیرید.

«وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ» «و جز الله برای شما ولی نیست» که با شما دوستی و همیاری نموده و متولی امور شما گردد و شما را از درگرفت الله متعال بازدارد «و نه شما را نصرت دهنده‌ای است» که پاریتان داده و عذاب الله تعالی را از شما دفع کند.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَسْأُوا مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٣﴾

و کسانی که آیات الهی و لقای او را منکر شدند اینانند که از رحمت من ناامید شدند، و اینانند که عذابی دردناک [در پیش] دارند. (۲۳)

آن عده از کسانی که برهان‌هایی را که الله متعال بر پیامبرش در کتابش نازل کرده تکذیب کند و بدان کفر ورزیده ادله‌ی یگانگی و الوهیت را منکر شود، و آن عده کسانی که منکر زنده شدن پس از مرگ و ما بعد آن شدند و به آنچه که پیامبران صلی الله علیه وسلم به آنان خبر داده‌اند عمل نکردند؛ این عده از اشخاص در روز قیامت نیز از رحمت الهی که بهشت است محروم می‌شوند.

«و آن گروه را عذابی دردناک است» در دنیا و آخرت.

ابن جریر میفرماید: این ناامیدی زمانی است که در آخرت عذاب را میبینند. (تفسیر طبری ۹۰/۲۰)

باید متذکر شد که: تکرار کلمه «اولئک» در آیه ی 23 به این دلیل است که ناامیدی از رحمت پروردگار و چشیدن عذاب پردرد به کفر پیشگان بی باور باز می گردد. خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (24 الی 35) موضوعاتی: پاسخ قوم ابراهیم علیه السلام به او، ایمان آوردن لوط علیه السلام، نعمت های الهی، قصه ی لوط علیه السلام و قومش، مورد بحث قرار میگیرد:

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٢٤﴾

اما جواب قوم او (ابراهیم علیه السلام) چیزی جز این نبود که گفتند، او را به قتل برسانید یا بسوزانید، ولی خداوند او را از آتش نجات داد. بی گمان در این (ماجرا) برای قومی که ایمان می آورند، نشانه هایی (قدرت الله) است. (24)

ابن کثیر میگوید: «ابراهیم علیه السلام روحش را برای خدای رحمان و جسمش را برای آتش سوزان بذل کرد و از این روی است که همه اهل ادیان بر محبت وی اجتماع کرده اند».

مطالعه کنندگان گرامی! یکی از شیوه های دعوت مردم به دین، مطلع ساختن جامعه به اضرار بی دینی است. در ضمن باید گفت که: محبان الهی در دفاع از اهداف مقدس خویش در هر شرایطی که قرار داشته باشد، یک لحظه هم در رساندن حق آرام نمی نیشند.

طوری که حضرت ابراهیم علیه السلام در مسیر رسالت الهی خویش ابتدا به سراغ پدر یا کاکا و قوم خویش می رود و آنانرا به سوی توحید و یکتا پرستی دعوت میکند و چون نتیجه ای حاصل نمیشود در دومین مرحله به سراغ بت ها می شتابد و همه آنها را درهم می شکند، آنگاه فطرتشان را مخاطب قرار داده و به بیدار کردن قوم خویش می پردازد و سر انجام پس از اندرز و توبیخ، آنها را به تعمق و اندیشه وامی دارد.

نتیجه فعالیت های توحیدی حضرت ابراهیم علیه السلام این می شود که بعد از شکستاندن بتها خواستار محکمه او میشوند، محکمه بر سوختناندن حضرت ابراهیم علیه السلام حکم صادر می کند. تا بدین وسیله به آلام خویش تسکین دهند. بناءً همه افراد قوم به جمع آوری هیزم آغاز می کنند. تا حضرت ابراهیم را فدای خدایان خویش نماید. مفسران می نویسند که در جمع آوری هیزم حتی زنان مریضی نیز نذر میکردند اگر شفا یابند به جمع آوری هیزم بپردازند. بعد از جمع آوری هیزم های زیاد آنها را آتش زدند چون آتش مشتعل گردید، حضرت ابراهیم علیه السلام را در آن انداختند لیکن خداوند بلافاصله دستور داد «يُنَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ ﴿69﴾» [الأنبياء: 69] (ما به آتش دستور دادیم که ای آتش سرد و سالم باش بر ابراهیم. بدین وسیله معجزه ی بزرگ خدایی به وقوع پیوست و آتش سوزان (به امر الله تعالی) آن چنان سرد گردید که ابراهیم در بحبوحه های آن احساس سرما می کرد و کید دشمنان خدا به سوی خودشان برگشت.

قرآن عظیم الشان در (آیه 66 سوره انبیا) میفرماید: «قَالَ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ ﴿66﴾» (ابراهیم) گفت: پس آیا شما بجای خداوند چیزی را می پرستید که هیچ سودی برای شما ندارد و هیچ زیانی به شما نمیرساند؟! «أَفِ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿67﴾» (اف بر شما و بر هر چه که غیر

از خدا پرستش می کنید، آیا نمی اندیشید؟!)

«قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ» (68) «(اما مشركان لجوج و متعصب) گفتند: اگر میخواهید کاری انجام دهید! او را بسوزانید و خدایانتان را یاری کنید.

«قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ» (69) «(و سرانجام آتشی فراهم آورده و ابراهیم را به درون آن انداختند، اما ما گفتیم: ای آتش! بر ابراهیم سرد و سلامت باش.

«وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ» (70) «(اگر چه) آنان برای او (تدبیر بد و) کیدی را اراده کردند، ولی ما آنها را از زیانکارترین (مردم) قرار دادیم.

وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا وَمَأْوَأَكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ» (۲۵)

و (ابراهیم) گفت: جز این نیست که غیر از الله بتانی را معبود قرار داده‌اید که برای دوستی میان شما در زندگی دنیاست، باز در روز قیامت بعضی از شما بعضی دیگر را انکار می‌کند و بعضی از شما به بعضی دیگر لعنت می‌فرستد و جایگاهتان آتش دوزخ است و برای شما مددگاری نیست. (۲۵)

«مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ»: به خاطر محبت میان خود. مراد این است که بتهایی که میپرستید، مجسمه افراد صالح یا بزرگان قوم است، یا این که پدران خود را بر پرستش چنین بت‌هایی دیده‌اید و محض تقلید از ایشان و چشم هم چشمی یکدیگر، شما هم آنها را می‌پرستید. و یا این که پرستش بت‌های مخصوص رمز وحدت هر قوم و قبیله‌ای بشمار می‌آمد و بت پرستی تنها به خاطر دوست داشتن و جانبداری از قوم و قبیله بود و بس. («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

فَأَمَّنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (۲۶)

پس لوط علیه السلام به ابراهیم علیه السلام ایمان آورد، و [ابراهیم علیه السلام] گفت: به درستی که من به سوی پروردگارم مهاجرت می‌کنم، که فقط او توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است. (۲۶)

لوط علیه السلام: شخصیت والای معاصر ابراهیم علیه السلام و از پیغمبران بزرگ الله بود (سوره: شعراء 160-175). لوط علیه السلام؛ از جمله یکی از پیامبران مشهور است، که نام مبارکش بیست هفت بار در قرآن عظیم الشان ذکر شده است، داستان لوط علیه السلام بطوری تفصیلی در سوره هود و سایر سوره‌های بیان یافته است.

اکثریت مفسران از جمله ابن عباس (رض) در تفاسیر خویش لوط علیه السلام را خواهر زاده حضرت ابراهیم علیه السلام معرفی داشته‌اند. همچنان، در تورات سفر پیدایش باب 14 آمده که لوط برادر زاده ابراهیم بود.

طوری‌که در آیه فوق خواندیم: «فَأَمَّنَ لَهُ لُوطٌ» حضرت لوط علیه السلام که برادر زاده‌اش بود وقتی دلایل روشن را دید، اولین شخصی بود که به حضرت ابراهیم علیه السلام ایمان آورد و او را تصدیق کرد. ایمان آوردن حضرت لوط علیه السلام، نوعی اعلام حمایت و تقویت حضرت ابراهیم علیه السلام بود. ایمان آوردن او را در تمام آنچه که با خود از پیام‌های حق آورده بود، تصدیق کرد.

«وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي» «و گفت» ابراهیم علیه السلام «من به سوی پروردگار خود هجرت می‌کنم» یعنی: من از دیار قومم به جایی هجرت می‌کنم که بتوانم در آن پروردگارم را پرستش کنم.

مفسران در تفاسیر خویش مینویسند: همان بود که از «کوئی» که قریه‌ای در سواد کوفه در عراق است به سوی «حران» و سپس از آنجا به شام هجرت کرد در حالیکه برادر زاده اش لوط علیه السلام و همسرش ساره نیز با وی همراه بودند.

قابل یاد آوری است که حضرت ابراهیم علیهم السلام، اولین پیامبری است که به خاطر دین بر هجرت و ترک وطن مجبور شد، و این مهاجرت در سن هفتاد و پنج سالگی اتفاق صورت گرفت. (تفسیر قرطبی)

خوانندگان گرامی!

لوط علیه السلام به هدایت کاکایش ابراهیم خلیل الله در شهر سدوم واقع در اطراف شرق کشور فعلی اردن مستقر گردید. قوم آن شهر کافرترین و فاجرترین اقوام در آن منطقه بودند. در خبث طینت و قبح سیرت قوم نمونه عصر خود به شمار می رفتند. این قوم از جمله مردمان قطع الطریق بودند، مجالس و شب نشینی های مجللی را غرض بر پا کردن منکرات (همجنس بازی) بر می داشتند. همدیگر را از انجام منکرات منع نمی کردند. چه بد اعمالی بدی نه بود که این قوم بدان دست نمی زدند.

آنها مرتکب گناهی شدند که در واقع شنیع‌ترین جرم‌ها بود و کسی قبل از ایشان مرتکب آن نشده بود.

در مورد عمل شنیع «همجنس بازی» این قوم، قرآن عظیم الشان میفرماید: «أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ» (165) «وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَرْوَاحِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ» (166) (الشعراء: 165-166) (آیا از (فطرت پاک) مردم جهان (مخالفت میکنید و زنان را گذاشته) به سراغ مردان میروید. (166) و همسران را که پروردگارتان برای شما آفریده است، میگزارید؟ بلکه شما مردم تجاوزکارید.)

این قوم هیچ عمل منکر و قبیحی را منکر نمی پنداشتند. در قساوت قلب و فساد اخلاق آن چنان غرق شده بودند که بی‌شرمانه در مجالس به انجام عمل لواط برمی‌خاستند. خداوند حضرت لوط را در میان آنها مبعوث فرمود، ایشان را به خدا پرستی و ترک قبايح دعوت نمود بلکه هیچ اهمیتی به او نکردند و اعتنایی به نصایح او ندادند، بلعکس گفتند: اگر از این تبلیغات دست نکشی تو را از دیار خود بیرون خواهیم کرد. «قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يُلُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ» (167) [الشعراء: 167] (گفتند: ای لوط! اگر (از عیجویی ما) دست برنداری، حتما از بیرون رانده‌شدگان خواهی بود.)

جز چند تن از خوبان آن دیار که از منکرات آن‌ها بیزار می‌کردند، کسی به او ایمان نیاورد و قوم فاجر تصمیم به اخراج او و مؤمنان گرفتند.

سبب این اخراج چه بوده؟ بی‌شرمانه و وحشیانه می‌گویند: «إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ» (82) [الأعراف: 82]. (آخر اینان مردمان پاک و پرهیزگاری هستند.) آنها انسان‌هایی هستند که می‌خواهند خود را پاک نگهدارند!

عفت و پاکدامنی و دوری از کثافت‌کاری بخصوص همجنس بازی از نظر این بدبخت‌های ستمگر جرم تلقی می‌شود و باید انسان به خاطر آن مجازات شود و این امر به هیچ وجه جای تعجب نیست چون منطق و طبیعت طغیان صفتان و سرکشان در طول تاریخ این چنین بوده و هست. ولا حول ولا قوة إلا بالله. (رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم: شیخ علی صابونی، (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری)

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٢٧﴾

و به (ابراهیم) اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و پیامبری و کتاب را در نسلش قرار دادیم و پاداشش را در دنیا به او دادیم، و بی تردید او در آخرت از جمله صالحان است. (۲۷) «الْكِتَابَ»: مراد جنس کتاب است و شامل زبور و تورات و انجیل و قرآن میگردد. «الصَّالِحِينَ»: (بقره/۱۳۰). صالح بودن، عالی‌ترین درجه کمال انسانی در اعتقاد و ایمان و قول و عمل و اخلاق است، و بسیاری از پیغمبران از خدا تقاضا کرده‌اند تا ایشان را جزو صالحان قلمداد فرماید (سوره هاه: نمل/۱۹، قصص/۲۷، شعراء/۸۳، صافات/۱۰۰). «أَجْرَهُ»: مراد مجموعه افتخارات دنیوی است. از قبیل: مدح او، درود فرستادن بر او تا دنیا دنیا است، بخشیدن فرزندان بایسته، ادامه خط نبوت در دودمان او. («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

خداوند متعال به حضرت ابراهیم اسحاق را به عنوان فرزندی پیامبر عنایت کرد و بعد از اسحاق نواسه اش یعقوب پیامبر را به وی بخشید و در نسل ابراهیم پیامبران گرامی قرار داد که از بارگاه خداوند متعال کتابهای نازل شده را آوردند.

هیچ پیامبری را نفرستاد جز از پشت وی، این کثیر گفته است: علاوه بر این که خدا او را به عنوان «خلیل» برگزید که این خصلتی پسندیده و بزرگ بود، او را پیشوای بشر قرار داد و نبوت را در نسل او قرار داد. ابراهیم پیامبری نبود که ذریت و نسلی نداشته باشد، تمام پیامبران بنی اسرائیل از نسل فرزند او یعنی «یعقوب» بودند. و از نسل اسماعیل جز پیامبر عربی صلی الله علیه و سلم پیامبری بر نخاست.

همچنان باری تعالی به ابراهیم علیه السلام پاداش عملش را در دنیا عنایت کرد؛ با نام و آوازه نیک، ثنا و ستایش خلق و نسل پاک و صالح و او در آخرت نیز از رستگاران به رضوان الله و نجات یافتگان از عذابش می‌باشد.

اسحاق علیه السلام:

اسحاق علیه السلام پسر حضرت ابراهیم علیه السلام و مادرش سارا است. او دومین فرزند حضرت ابراهیم علیه السلام است. ملایکه‌ی اطهار تولد او را مژده دادند. انبیای بنی اسرائیل از نسل او بوجود آمده‌اند و نبوت در ذریه‌ی ابراهیم (اسحاق و اسماعیل) متمرکز گشته است.

«وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ» (العنکبوت: ۲۷) (پیغمبری را در نسل و ذریه‌ی ابراهیم قرار دادیم.)

رسالت اسحاق علیه السلام:

قول راجح اینکه اسحاق علیه السلام به سوی کنعانی‌ها (در سرزمینی که آن‌ها سکونت داشتند) (شام و فلسطین) و در محیطی که ابوالانبیاء ابراهیم علیه السلام می‌زیست، مبعوث گردید. رسالت او به سوی قومی بود که در میان آنها زندگی میکرد.

حضرت اسحاق علیه السلام ۱۸۰ سال زندگی بسر برد، و در سرزمین کنعانیان وفات کرد و در الخلیل (حبرون) نزدیک پدرش ابراهیم علیه السلام در آن دفن گردیده بود، دفن گردید. علیهم أفضل الصلاة والسلام.

یعقوب علیه السلام:

یعقوب علیه السلام پسر اسحاق علیه السلام پسر ابراهیم علیه السلام، مادرش رفقه‌ی دختری بتوئیل پسر ناحور پسر آزر است که مؤرخان او را (تارح) می‌گفتند. ناحور برادر ابراهیم علیه السلام بود یعقوب پدر اسباط دوازدهگانه‌ی بنی اسرائیل است. نسب بنی اسرائیلیان به او میرسد.

یعقوب علیه السلام به (اسرائیل) موسوم بود. خداوند می‌فرماید: «كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ قُلْ فَأَتُوا بِالتَّوْرَةِ» [آل عمران: 93]. (همه‌ی غذاها بر بنی اسرائیل حلال بود، جز آنچه اسرائیل پیش از نزول تورات بر خود حرام کرده بود.)

نزد اهل تورات معروف است که خداوند او را اسرائیل نام نهاد و در زبان عبری به معنای روح الله است. مقصود این است که بدانیم اسرائیل نام یعقوب است. چنانکه توضیح دادیم و قوم یهود به او نسبت داده می‌شوند.

وفات یعقوب علیه السلام:

حضرت یعقوب علیه السلام در غم دوری فرزندش یوسف علیه السلام که مورد حسادت و مکر برادران قرار گرفت، بینایی خود را از دست داد بعد خداوند روشنایی دیده را به او بازگردانید. «فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقِيَهُ عَلَى وَجْهِهِ فَأَرْتَدَّ بِصِيرًا» [یوسف: 96]. (هنگامی که مژده رسان بیامد و پیراهن را بر چهره‌اش افکند بینا گردید.)

حضرت یوسف علیه السلام و یعقوب علیه السلام در مصر دوباره همدیگر را دیدند و با هم جمع شدند. یعقوب علیه السلام در سن 147 سالگی بعد از گذشت هفده سال از ملاقات دوباره‌ی او با یوسف علیه السلام، فرزند دلبنده‌اش، دارفانی را وداع گفت. یعقوب علیه السلام به پسرش یوسف وصیت کرد که، نزد پدرش اسحاق علیه السلام دفن شود. یوسف علیه السلام وصیت او را عملی نمود و او را در جوار قبر حضرت اسحاق علیه السلام در حبرون در شهر الخلیل دفن نمود. صلوات الله علیهم أجمعین. (رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم: تألیف: شیخ علی صابونی، (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری)

وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿٢٨﴾
ولوط را [نیز فرستادیم]، آن گاه به قومش گفت: شما کار بسیار زشتی مرتکب می‌شوید که پیش از شما هیچ یک از جهانیان آن را انجام نداده اند. (۲۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْفَاحِشَةُ» عمل بی نهایت زشت و ناپسند. اهل لغت می‌گویند: «قبیح» عملی است که زشتی آن آشکار باشد، و هر فعلی که زشتی آن بیش از اندازه و خارج از حد باشد، «فاحشه» نام دارد. نَادِيكُمْ «نادی» یعنی مجلس شور و شب نشینی.

در آیه مبارکه آمده است که: پیامبر خدا لوط رایادکن؛ روزیکه به قومش گفت: «إِنَّكُمْ لَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ» ای جماعت! شما مرتکب زشت ترین و ناپسندترین عملی که همانا مقاربت جنسی با مردان به جای زنان بود بر آنان انکار کرد و به آنها خبرداد که «مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ» هیچکس از امتهای پیشین و هیچ مخلوقی مرتکب این عمل زشت نشده است و بر این کار زشت بر آنها پیشی نگرفته است؛ زیرا این عمل خلاف فطرت، خلاف عقل و خلاف شریعت‌های آسمانی است.

مفسران گفته اند: از بس که این عمل، یکی از اعمال قبیح. تنفرانگیز است که قبل از آنها هیچ کس مرتکب آن نشده است؛ زیرا بی‌اندازه زشت و قبیح است. اما قوم لوط مرتکب آن

شدند. قبل از قوم لوط، هیچ مذکری بر مذکری دیگر این کار را نکرده است. (به نقل از البحر المحیط ۱۴۹/۷).

خداوند متعال از داستان انبیاء و پیغمبران بزرگوار به کرات سخن رانده و موعظه‌های فراوان و درس عبرت‌های زیاد را (که در سیره مطهر و زندگی شرافتمندانه آن‌ها نهفته بوده) یادآور شده است. تا ما انسان‌ها از این نصایح پیروی نمایم، و سیره معطر و اخلاق حسنه‌ی ایشان را سرمشق زندگی خویش قرار دهیم، و روشنی‌های هدایت‌شان را به نسل دیگری انتقال دهیم. طوری‌که قرآن عظیم‌الشان در (آیه ۱۱۱ سوره یوسف) می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ». (به حقیقت در سرگذشت آنان عبرت برای هم‌همی اندیشمندان است یک افسانه‌ی ساختگی نبوده بلکه کتاب‌های پیشین را تصدیق و پیغمبران را تأیید می‌کند).

لوط علیه السلام:

لوط علیه السلام یکی از پیغمبران بزرگوار است. خداوند در سوره‌های الأعراف، هود، الحجر، الشعراء و النمل و غیره از او سخن به میان آورده است در برخی داستان او را به صورت مفصل بیان کرده است و در بعضی دیگر به طور مجمل و کوتاه.

سلسله نسب لوط علیه السلام:

لوط علیه السلام پسر هاران پسر تارح یعنی آذر است. بدین وسیله نسبت او به ابراهیم علیه السلام میرسد. لوط برادر زاده‌ی حضرت ابراهیم علیه السلام بود و خداوند او را در زمان ابراهیم علیه السلام مبعوث فرمود، حضرت ابراهیم علیه السلام و هاران و ناحور برادر و همگی از آذر بودند.

لوط علیه السلام پسر هاران بود، لوط به ابراهیم علیه السلام ایمان آورد. روش هدایت او را در پیش گرفت.

بعد همراه او از عراق هجرت کرد و در هم‌همی سفرها همراه او بود. خداوند او را به سوی اهل سدوم که در حوزه‌ی اردن است، مبعوث کرد و بین او و قومی که در میان آنها مبعوث گردیده بود هیچ رابطه‌ی نسبی وجود نداشت چون عضو قبیله نبود. بر خلاف صالح علیه السلام و هود علیه السلام و شعیب علیه السلام که از میان قبایل خود مبعوث گردیده بودند. (برای تفصیل مراجعه شود به رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم: تألیف: شیخ علی صابونی، (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری).

أَإِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِي نَادِيَكُمُ الْمُنْكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّنَا بَعْدَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٢٩﴾

آیا شما با مردان آمیزش می‌کنید و راه (فطری و شرعی تناسل) را قطع مینمایید و در محفل عمومی خود [در انظار یکدیگر] این کار بسیار زشت را مرتکب میشوید. پس جواب قوم او جز این نبود که گفتند: اگر راست می‌گوئی عذاب الهی را برای ما بیاور! (۲۹)

«تَقْطَعُونَ السَّبِيلَ»: راه زنی می‌کنید و مردمان را میکشید و اموال‌شان را به سرقت می‌برید. با عدم زناشوئی با زنان، و انجام عمل لواط، راه تولید نسل را تعطیل می‌کنید. «ترجمه معانی قرآن» نَادِيَكُمُ کلمه «نادی» یعنی مجلس شور و شب نشینی. و یا هم مجلس عمومی. در تفاسیر آمده است که: قوم لوط از نظر ادب و اخلاق کاملاً سقوط کرده، در فساد و تباهی غرق بودند؛ طوری‌که در مجالس عمومی، به یکدیگر کلمات و مزاق‌های قبیح استعمال می‌

نمودند، مصروف، قمار بازی بودند، در این مجالس مردان خود را برهنه مینمودند، به مسافران و رهگذران به سنگ و چوب میزدند. و در حضور مردم، از خود باد معده خارج می‌کردند، با مسافران لواط نموده و اموالشان را به غارت می‌بردند. با تأسف باید گفت که با در نظر داشت موجودیت راه طبیعی و شرعی ازدواج برای ارضای غریزه شهوت، قوم لواط مصروف همجنس بازی، بودند.

عمل قبیح وزشت و تنفر انگیزی که در این قوم رایج شده بود، در تاریخ بشری هیچ قومی دست به چنین عمل قبیح نزده بود.. (به نقل از البحر المحیط ۱۴۹/۷).

قوم لوط در جنب عمل همجنس بازی از جمله قوم های رهن و قطع الطریق بودند: «و تَقَطُّعُونَ السَّبِيلَ» طوریکه در فوق هم یاد آور شدیم، راه مسافرین را گرفته و اموال شان را به غارت می‌بردند. قوم لوط در رهنی خود شهرت داشتند: طوریکه مفسر کبیر جهان اسلام ابن کثیر مینویسد: در راه مردم کمین می‌گرفتند، آنها را می‌کشتند و اموالشان را میبردند. (مختصر ابن کثیر ۳/۳۵).

«و تَأْتُونَ فِي نَادِيكُمْ الْمُنْكَرَ» و در مجالس و نشست‌هایتان آشکارا اعمال ناشایست را انجام می‌دهید.

مجاهد در مورد قوم لوط می‌نویسد: آنان در ملا عام و در حضور یکدیگر نزدیکی با مذكر را انجام می‌دادند. ابن عباس (رض) گفته است: هر کس از کنار آنها عبور می‌کرد، بند تنبان را باز می‌کردند و با سنگ و فحش و سوت زدن و با سایر اعمال زشت او را میراندند. «فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ» وقتی قوم خود را اندرز میداد و آنها را برحذر می‌داشت، جوابی نمی‌دادند جز اینکه: «إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا بِعَذَابِ اللَّهِ» به طریق تمسخر و استهزا می‌گفتند: ای لوط! عذابی را که ما را به آن تهدید می‌کنی بیاور. «إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ» اگر در مورد نزول عذابی که ما را به آن تهدید می‌کنی، راست می‌گویی.

امام فخر رازی گفته است: اگر گفته شود: در اینجا «إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا» آمده و در جای دیگر «إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرَجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ»، پس وجه جمع و توافق این دو چگونه می‌باشد؟ در جواب می‌گوییم: لوط در ارشاد و نصیحت قومش ثابت و پایدار بود، و همیشه نهی و تهدید را برآنان تکرار می‌کرد، بار اول آنها گفتند: عذاب را بیاور. سپس از بس زیاد تکرار کرد و ساکت ننشست، گفتند: لوط را اخراج کنید. (تفسیر کبیر ۵۹/۲۵)

سپس وقتی از آنان ناامید شد، از خدا درخواست یاری کرد: درخواست عذاب، از زبان اقوام سایر انبیا نیز بیان شده است؛ قوم نوح و عاد گفتند: «فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا» «هود، 32»، قوم ثمود از حضرت صالح خواستند: «فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا» «اعراف، 70»، همچنین در زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم گروهی گفتند: «إِنَّا بِعَذَابِ» (انفال، 32)

اشاعه فساد اخلاقی، مجتمع انسانی را به فساد عقیدتی سوق می‌دهید. ولی شیوع فساد، نباید مانع نهی از منکر برای صالحین شود. رسم و رواج دادن گناه علنی، از قبیح‌ترین گناهان بشمار می‌رود.

نباید فراموش کرد که: عاقبت گناه علنی، رسوایی همیشگی است. (قوم لوط مدتی کوتاه، گناه علنی داشتند؛ اما ده‌ها قرن بدنام شدند.)

قَالَ رَبِّ انصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ ﴿٣٠﴾

[لوط] گفت پروردگارا مرا بر قوم فسادکار غالب گردان. (۳۰)

امام فخر رازی میفرماید: بدانید که هیچ یک از پیامبران نابودی قوم خود را خواستار نشده است، مگر این که یقین پیدا کرده باشد که در وجودشان خیر و صلاحی نیست. نوح علیه السلام گفته است: «إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يَضِلُّوا عِبَادَكَ»، و همچنین وقتی لوط علیه السلام دید آنها در حال حاضر مفسدند و در آینده هم امید صلاحشان نمی‌رود، برای آنها خواستار عذاب شد. (تفسیر کبیر ۵۹/۲۵).

بنابر همین فهم بود که لوط علیه السلام علیه قومش دست به دعا برداشت و گفت: پروردگارا! از تو درخواست میکنم که مرا بر قوم (فاسد و) تبه‌کار پیروز گردان.

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبَشْرَى قَالُوا إِنَّا مَهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ ﴿٣١﴾

و زمانی که فرستادگان ما با بشارت [ولادت اسحاق] نزد ابراهیم آمدند، گفتند: ما هلاک کننده این شهریم، چرا که اهل آن ظالمانند. (۳۱)

«رُسُلُنَا»: فرستادگان ما هدف از آن فرشتگان مأمور نابودی قوم لوط علیه السلام است. زمانیکه ملائک الهی نزد ابراهیم علیه السلام آمدند و ی را به تولد اسحاق به عنوان فرزندی پیامبر و بعد از اسحاق به تولد یعقوب که او نیز پیامبر خواهد بود، مژده دادند. در ضمن «گفتند: ما اهل این قریه را هلاک‌کننده هستیم» یعنی: هلاکت قوم لوط را به حضرت ابراهیم علیه السلام در میان گذاشتند.

هدف از قریه: شهر سدوم است که قوم لوط در آن زندگی بسر می بردند، «زیرا اهل آن ظالم بودند» و در ستم و فساد غرق شده‌اند، طبیعت آنان گمراهی و انکار است.

مفسران گفته‌اند: بعد از این که لوط علیه السلام قوم خود را دعا کرد، خدا دعایش را مستجاب نمود و برای نابود کردن آنها ملائک خود را فرستاد. این ملائک در اوی سري زدند نزد ابراهیم علیه السلام، در قدم اول آنحضرت را مژده تولد فرزند صالح به حضرت ابراهیم علیه سلام شدند، سپس موضوع مأموریت خود را به او در جریان قرار دادند، ابراهیم در مورد برادر زاده‌اش، لوط با آنها مجادله کرد و گفت:

قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنُنَجِّيَهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿٣٢﴾

ابراهیم گفت: لوط در آنجاست. گفتند: ما به کسانی که در آنجا هستند، داناتریم، حتماً او و خانواده اش را نجات میدهم، به جز همسرش که از باقی ماندگان (در عذاب) خواهد بود. (۳۲)

ابراهیم علیه السلام به فرشتگان گفت: آخر لوط نیز در آنجاست، پس با وجود آن بی‌گناه، و او سزاوار عذاب نیست؟ چگونه آن شهر را نابود میکنید؟ فرشتگان جواب دادند: «قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا» فرشتگان در جواب گفتند: ما به لوط و ساکنان قریه آگاه‌تریم.

مفسر صاوی گفته است: این بحث بعد از مجادله‌ی سوره‌ی هود اتفاق افتاده است: «يَجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ»، که به آنها گفته بود: آیا قریه را نابود می‌کنید که در آن سی صد نفر مؤمن موجود است؟ گفتند: نه. آنگاه گفت: آیا تنها اگر یک نفر مؤمن را در آن باشد آن را ویران میکنید؟ گفتند: نه. آنگاه گفت: «إِنَّ فِيهَا لُوطًا»، در جوابش گفتند: «نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا» (حاشیه‌ی صاوی بر جلالین ۲۳۶/۳).

گفتند: ما به کسانی که در آنجا هستند از خوبان و بدان «داناتریم» نسبت به تو پس میدانیم که لوط هم در آنجاست «بی‌گمان او و خانواده‌اش را نجات میدهیم» از عذاب «جز زنش را که از باقی ماندگان است» در عذاب پس با عذاب شوندگان باقی میماند و جزء نجات یافتگان نیست.

همسر لوط علیه السلام در هلاک شدگان است:

همسر لوط علیه السلام نیز به دلیل اینکه به خداوند ایمان نداشت، با هلاک شدگان به هلاکت رسید و عذابی که بر قوم فرود آمد دامنگیر او نیز شد، و اینکه او همسر یک پیامبر است، سودی به حال او نبخشید. زیرا خداوند وعده‌ی هلاکت همه کافران را داده بود و او هم از جمله‌ی آن‌ها بود: «فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ (83)» [الأعراف: 83]. (پس لوط و مؤمنان بر او و خانواده‌ی را نجات دادیم مگر همسرش را که او از جمله‌ی نابود شوندگان گردید.)

خواننده محترم! دیده شد که: وابستگی رمز نجات نیست؛ بلکه فروتنی رمز نجات است. «لَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ» (همسر لوط، به او وابسته بود؛ اما خود فروتن نبود.) دیده می‌شود که داشتن القاب و عنوان اجتماعی مهم نیست؛ ایمان و عملکرد معیار است. «إِلَّا امْرَأَتَهُ» (همسر پیامبر بودن به تنهایی ارزش نیست، بلکه همراهی و تبعیت از او ارزش است)

سهیلی گوید: نام همسر لوط «والهه» بود و لوط با دو دخترش از هلاکت نجات پیدا کرد. (برای تفصیل مراجعه شود به رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری)

وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُونَكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ (۳۳)

و هنگامیکه فرستادگان مابه سوی لوط آمدند به علت [حضور] ایشان غمگین و خفه شد، (فرشتگان) گفتند: مترس و غمگین مباش که ما نجات دهنده تو و خانواده‌ات هستیم، مگر همسرت که از باقی ماندگان (در عذاب) خواهد بود. (۳۳)

بعد از این که فرشتگان ما نزد لوط آمدند، لوط علیه السلام؛ از آمدن‌شان غمگین و ناراحت شد؛ زیرا او ایشان را بشر پنداشت و چون به پلیدی قومش خوب آشنا بود، می‌دانست که قصد انجام چه فعل زشتی را دارند. در جامعه‌ی فاسد، اشخاص مؤمن در تنگنا و حالت دشوار و سختی قرار می‌گیرند و حتی در مورد حفظ مهمان و ذریه‌ی خود نیز نگرانند.

از جانب دیگر: نگرانی درونی، در چهره اثر انسان تاثیر عمده و اساسی، می‌گذارد. فرشتگان با دیدن آثار نگرانی در چهره حضرت لوط، فهماندند که: از جانب الله تعالی مأمورند. و برای‌شان گفت: «وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ» به خاطر ما ترس و نگرانی را به خود راه نده و غصه‌ی ما را هم مخور، آن گناهکاران دستشان به ما نمی‌رسد.

«إِنَّا مُنْجُونَكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ» زیرا خداوند متعال تو و خانواده‌ات را از عذاب نجات خواهد داد به جز زنت را که همراه با قومت از هلاک شدگان می‌باشد. ملاحظه مینمایم که: پیوند خانوادگی، انسان را از عذاب نجات داده نمیتواند، بلکه عامل که نجات دهنده از عذاب آخرت است همانا، ایمان و عمل صالح است که بمثابة کلید نجات می‌باشد. و از جانب دیگر ملاحظه نمودیم که: مؤمنان با شنیدن وعده‌های حق و آرام بخش، غصه و اضطراب نجات می‌یابند.

إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَىٰ أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿٣٤﴾

ما بر اهل این شهر، به سبب آن فسق که مرتکب می شوند، عذاب سخت را از آسمان فرود آورنده هستیم. (۳۴)

هدف از «قریه»، در آیه مبارکه همان «سَدوم» است که قوم لوط در آن زندگی بسر می بردند و نفوس زیادی داشتند.

«فسق» به معنای خروج از طاعت است که روشن‌ترین نمونه آن شرک و کفر می‌باشد. در آیه مبارکه آمده است: ای لوط! بی‌تردید خداوند متعال بر شهر قوم لوط عذابی سخت از آسمان فرود خواهد آورد چراکه آنان با سنگ‌هایی سنگباران خواهند شد. به قولی: مراد سوزاندنشان با آتشی است که از آسمان فرود به قولی دیگر: زلزله و سنگ‌باران است؛ چنان‌که در غیر این آیه، آمده است. «به سبب آن‌که فسق می‌کردند» یعنی: به سبب فسق و نافرمانی‌شان. (تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤف مخلص هروی)

ابن کثیر می‌فرماید: جبرئیل دهات آنها را از اعماق زمین برکند و آنها را تا نزدیک آسمان بلند کرد و آنگاه آنان را زیرورو (سرچپه) کرد و سنگ‌های «سَجَّیل» را بر آنان فرو ریخت، و خدا در آن دیار دریاچه‌ای ناپاک و بدبو به وجود آورد و تا روز رستاخیز آن را مایه‌ی عبرت قرار داد، و تا روز معاد در عذابی شدید خواهند ماند. (مختصر ابن کثیر ۳/۳۶).

واقعیت امر اینست که: عملکرد انسانها، در طبیعت تأثیرگذار می‌باشد. بطور مثال همانطوریکه عمل خیر و عمل نیک، باعث نزول نعمت و رحمت الهی می‌گردد، طوریکه قرآن عظیم الشان در (سوره اعراف آیه 96) می‌فرماید:

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» به عکس، گناهان، نعمت‌ها را تبدیل به عذاب می‌کند.

تکرار گناه و اصرار بر گناه سبب نزول قهر الهی است. بناءً باید گفت که: از آسمان، هم رحمت الهی (مانند باران و وحی) نازل می‌شود و هم قهر و عذاب الهی.

وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٣٥﴾

و البته از آن (قریه) برای قومی که تعقل می‌کنند، نشانه‌ی روشن باقی گذاشتیم. (۳۵) باید گفت که عبرت گرفتن، هم به دقت و تعقل نیاز دارد. اشخاص غافل با دید سطحی نمی‌توانند حقایق را درک کرده و عبرت بگیرند.

خوانندگان گرامی!

در آیات (36 الی 40) مطالبی را در مورد داستان وقصه‌ی شعیب علیه السلام، هود علیه السلام، صالح علیه السلام و موسی علیه السلام و اقوامشان، مطالعه می‌فرماید.

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٣٦﴾

و نیز به سوی مدین برادرشان شعیب را فرستادیم؛ پس گفت: ای قوم من! الله را بپرستید و روز قیامت را انتظار برید و در زمین تبه‌کارانه فتنه و آشوب برپا نکنید. (۳۶)

تَعْنُوا «عثو» و «عثی» به معنی فساد شدید است. عثا یعثو، و عثا یعثی به یک معنی می‌باشند. (تفسیر قرطبی ۱۳/۳۴۳).

زیرا آنان علاوه بر این که به الله متعال و پیامبرش کافر بودند، در معاملات از وزن و پیمانه می‌کاستند و راه را بر مردم می‌زدند.

«مَدْيَنَ» از جمله شهرهای است که در جنوب غربی کشور اردن موقعیت دارد، و اکنون به شهر «معان» مشهور است.

حضرت شعیب علیه السلام:

نام حضرت شعیب علیه السلام بصورت کل ده بار در قرآن عظیم الشان تذکر یافته است از جمله در سوره های: (اعراف، هود، شعراء و عنکبوت...) الله تعالی او را به سویی مردم مدین مبعوث فرمود. مردم مدین به «اصحاب الأیكة» نیز شهرت دارند. «كَذَّبَ أَصْحَابُ أَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ (176) إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ (177)» [الشعراء: 176-177]. (ساکنان آیکه پیغمبران را دروغگو نامیدند* هنگامی که شعیب بدیشان گفت: هان پرهیزگاری کنید.) بعضی از مفسران عقیده دارند «اصحاب الأیكة» قوم دیگری غیر از مردم مدین بوده‌اند خداوند بعد از هلاک مردم مدین شعیب را به سویی آنها فرستاد آنها نیز او را تکذیب کردند در نتیجه خداوند آنها را به عذاب موسوم به «یوم الظلة» روز سایه (روز ابری) گرفتار کرد. اما قول صحیح این است که اهل مدین همان قوم موسوم به «اصحاب الأیكة» هستند. شعیب پسر میکیل پسر یشجر پسر مدین یکی از فرزندان ابراهیم خلیل الله است. مادرش دختر لوط علیه السلام بود. بعد از لوط علیه السلام مبعوث گردید. خداوند در داستان قومش میفرماید: «وَمَا قَوْمٌ لُوطٍ مِّنْكُمْ بِبَعِيدٍ (89)» [هود: 89] (قوم لوط علیه السلام از شما چندان دور نیست.) رسالت شعیب علیه السلام قبل از رسالت موسی علیه السلام بوده است. چون خداوند بعد از ذکر نوح علیه السلام و هود علیه السلام و صالح علیه السلام و لوط علیه السلام و شعیب علیه السلام بحث از موسی علیه السلام به میان می‌آورد. «ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمُ مُوسَىٰ بَايِنَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ» [الأعراف 103]. (سپس به دنبال آنان موسی علیه السلام را همراه با دلایل روشن و معجزات متقن خود به سویی فرعون و اطرافیان او فرستادیم.)

این آیه دلالت دارد بر اینکه شعیب علیه السلام قبل از موسی علیه السلام و هارون علیه السلام زندگی کرده است. اما بعضی از تاریخ نویسان به خطا رفته‌اند و گفته‌اند: شعیب علیه السلام چند قرن بعد از موسی علیه السلام مبعوث شده است. اما این سخن با نص سابق منافات دارد. این عده به اشتباه (شعیا) را که یکی از انبیای غیر مذکور در قرآن است شعیب علیه السلام گرفته‌اند و خطا از اینجا ناشی شده است، برخی از محققین روی این مسئله تحقیق کرده و بیان کافی نموده‌اند. (برای تفصیل بحث میتوانید به رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری) مراجعه فرماید.

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ (۳۷)

پس او را تکذیب کردند؛ در نتیجه زلزله سختی آنان را فرا گرفت، پس در خانه‌های خود از پای درآمدند. (۳۷)

جَاثِمِينَ دست به زانو نشستند.

درس عبرت از داستان شعیب علیه السلام:

عملکرد این قوم جایی تعجب است! پیغمبر خدا آنها را به سویی دعوتی انسانی کریم و واضح

همچو آفتاب در وسط آسمان فرا می‌خواند ولی در جواب او می‌گویند: «مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا نَقُولُ وَإِنَّا لَنَرُّكَ فِينَا ضَعِيفًا» [هود: 91].

(بسیاری از چیزهایی را که می‌گویی نمی‌فهمیم و ما شما را در میان خود ضعیف می‌بینیم.)

با اینکه دعوت شعیب علیه السلام برای قوم مثل افتاب واضح بود، زیرا آن‌ها را به ترک عبادت غیر خدا دعوت می‌کرد، ولی آن‌ها او را به اخراج از شهر تهدید میکردند او آنها را به ترک منکر قبیح (تطیف در پیمان‌ها و میزان) دعوت میکرد ولی مسخره‌کنان او را به سخیف‌ترین کلمات جواب میدادند و نماز و عبادت او را مسخره می‌نمودند. «قَالُوا يُشْعِبُ أَصْلَوْتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ تَنْزُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْخَلِيمُ الرَّشِيدُ» [هود: 87]. (گفتند: ای شعیب آیا نماز هایت به تو دستور میدهد که ما چیزهایی را ترک کنیم که پدرانمان آنها را پرستیده‌اند و ما نمیتوانیم به دلخواه خود در اصول خویش تصرف کنیم تو که مرد شکریا و خردمندی هستی.)

به راستی جای تعجب است که عالم و دانشمند از سوی جاهل نادان مورد تمسخر واقع شود و دیوانه‌ی عاقل را به مسخره بگیرد و فرد سفیه و احمق خود را صاحب حجت و برهان عنوان کند و بخواهد با استفاده از حجت واهی و خیالی و بیبنیادش، بر خصمی که به سوی طهارت و عفت و پاکی فرا میخواند اقامه‌ی حجت نماید، چه زمانی استقامت و پاکدامنی و فضیلت نقص و عیب تلقی شده اما منطق بغي و عدوان فضیلت و شرافت میباشد؟! چنانکه قوم لوط به پیغمبر و پیروان مؤمنش می‌گفتند: «أَخْرَجُوهُمْ مِّن قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَبْطِغُونَ» [82] «موقف قوم شعیب نیز با پیغمبرشان چنین بود و می‌گفتند: «وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ لَئِن آتَيْنَاكَ شُعَيْبًا إِنَّكَ إِذًا لَحَبِيرٌ» [الأعراف: 90]. (اشراف و سران کافر قوم او گفتند: اگر از شعیب پیروی کنید در این صورت شما زیانکار می‌گردید.

هلاکت قوم مدین:

آنها از فرط حماقت از شعیب علیه السلام خواستند قطعه‌ای از آسمان بر آنها بیاراند اگر در دعوتش صادق است، عذاب روز ابری (الظلة) بر آنها فرود آمد خداوند به مدت 7 روز سرمای شدیدی بر آنها مسلط کرد طوری که آب هایشان به غلیان درآمد بعد ابری به سوی منطقه‌ی آن‌ها آمد جهت فرار از گرما زیر سایه‌ی آن جمع شدند چون همگی زیر سایه جمع شدند؛ زمین زیر پاهایشان به لرزه درآمد صدای شدیدی آنها را فرا گرفت و آتشی از آسمان فرود آمد و آن‌ها را در کام خود فرو برد. «فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ» [الشعراء: 189]. سر انجام او را تکذیب کردند، و عذاب روز سایبان (سایبان از ابری صاعقه خیز) آنها را فرا گرفت، یقیناً آن عذاب روزی بزرگی بود.

شعیب علیه السلام بعد از نابودی قومش مدتی زندگی کرد بعد در مقطعی از زمان (فاصله‌ی میان وفات یوسف علیه السلام و تولد و نشأت موسی علیه السلام) از دنیا رفت. ظن غالب بر این است که حوادث نابودی قومش بعد از انتقال بنی اسرائیل به سوی مصر بوده است. والله أعلم (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری)

وَعَادًا وَتَمُودَ وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِينِهِمْ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ ﴿٣٨﴾

ما طایفه عاد و ثمود را نیز هلاک کردیم، و مساکن (ویران شده) آنها برای شما آشکار است، و شیطان کارهایشان را برایشان آراسته نمود و آنان را از راه (راست) بازداشت در حالیکه صاحبان بصیرت و عقل بودند. (۳۸)

قوم عاد:

قوم عاد در سرزمین احقاف به طرف یمن در جنوب شبه جزیره عربستان زندگی می کردند. سرزمین احقاف از نظر موقعیت جغرافیایی در شمال حضرموت قرار دارد. در شمال آن، ربع الخالی و در شرق آن، عمان قرار دارد. مکانی که شهر و دیار آنها در آن واقع شده بود امروزه صحرا و شن زار است و هیچ کس در آن زندگی نمی کند. این در حالی است که قبلاً آباد و پر از نعمت بود.

قوم عاد، همان «عاد ارم» هستند که به «عاد اول» نامگذاری میشوند. اما عاد دوم، متأخرتر هستند.

این قوم بسیار قوی و تنومند بوده اند. خداوند هیکلی درشت به آنها بخشیده بود. دارای زندگی مرفه بودند ساختمان ها و قصرهای بزرگ و بلند بنا مینهادند در قلعه های محکم و استوار زندگی میکردند اطراف آنها را باغها و چشمه سارها احاطه کرده بود. در ناز و نعمت و رفاهیت و خوش گذرانی غرق شده بودند.

عادیان چنان قوی هیکل داراییه جسمی قوی بودند وقتی راه می رفتند زمین زیر پای آنها به لرزه در می آمد، مغرور و سرمست از قوت و توان خود بودند و در روی زمین تکبر ورزیدند و از امر رسول خدا نافرمانی کردند و برای مدت ها راه سرکشی و طغیان را در برگرفتند؛ تا سرانجام به عذاب الهی گرفتار شدند و خداوند آنها را بوسیله باد شدید به هلاکت انداخت.

عبادت قوم عاد:

قوم هود علیه السلام بت هایی داشتند که به جای خدا آنها را پرستش میکردند، آنها اولین گروهی بودند که بعد از طوفان راه بت پرستی در پیش گرفتند. ابن کثیر میفرماید: آنها دارای سه بت به نام صدا، صمودا و هرا بودند. (البدایة والنهاية ج 1 ص 121). آنها اعرابی جفا پیشه، کافر، سرکش و متمرّد بودند.

حضرت هود آنها را از عذاب خدا بیم می داد، سرنوشت قوم نوح را برای آنها مثال می زد. نعمت های خدا را به یاد آنها می آورد و برای آنها توضیح می داد که در مقابل نصیحت اجری از آنها نمی طلبد. تصمیم گرفتند از او انتقام بگیرند او را متهم به دیوانگی و سفاهت نمودند، به اینکه خدای آنها از او انتقام گرفته و صدمه ای بر او وارد کرده و استهزایی که از ناحیه ای آنها به او میشود بخشی از عذاب خدای آنها است که بر او فرود آمده است.

هلاکت قوم عاد:

زمانی که طغیان و سرکشی قوم عاد در مقابل پیغمبر خدا، هود به اوج رسید و نصیحت او برای آنها مؤثر واقع نشد و راه نافرمانی و طغیان را هر چه بیشتر در پیش گرفتند، خداوند متعال سه سال تمام بارش باران را بر منطقه آنها حبس کرد، تا اینکه بلا و سختی بر آنها شدت گرفت به فریادرسی و رهایی طلبی برخاستند. خداوند ابری بر آنها فرستاد آنگاه خوشحال شدند، گمان بردند نشانه و مژده ای بارش باران است و دعای آنها قبول شده و مشمول رحمت خدا واقع شده اند. چون سایه آن بر سر آنها رسید آنها بسیار سیاه یافتند ترس و خوف وجود آنها را گرفت. بعد باد بر آنها وزیدن گرفت. اما چه بادی؟ بادی عقیم و

بی باران خداوند هفت شبانه روز متوالی این باد شدید را بر آنها مسلط کرد سرانجام همگی به واسطه آن به کام مرگ و نابودی فرو رفتند و لاشه‌ی مرده آنها همچو تنه‌ی درخت خرمای افتاده بر زمین، افتاد.

محل سکونت قوم ثمود:

مساکن ثمود از سنگ تهیه شده بود، لذا خداوند در قرآن آنها را «اصحاب الحجر» نام برده است: «وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحَجْرِ الْمُرْسَلِينَ ﴿۸۰﴾ وَعَآتَيْنَهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿۸۱﴾» [الحجر: ۸۰-۸۱]. (ساکنان سرزمین حجر فرستادگان را تکذیب کردند. ما آیات خود را بر ایشان فرستادیم ولی آنان بدان‌ها پشت کردند و روی‌گردان شدند.) منطقه‌ی حجر میان شام و حجاز واقع شده، مسافرانی که از راه خشکی از حجاز عازم شام میشوند از آنجا عبور میکنند. هم اکنون این منطقه به «گذرگاه شتر» مشهور است و آثار ویرانه‌ی این قوم تاکنون نیز پابرجاست و به «مدائن صالح» مشهور است.

اصل قبیله ثمود:

مؤرخان در اصلیت قبیله‌ی ثمود و زمان وجود آنها اختلاف کرده‌اند بعضی گفته‌اند: بقیه پس مانده قوم عاد هستند، گروه دیگر گفته‌اند: پس مانده برخی از افراد تنومند هستند که از غرب فرات به این منطقه آمده بودند. برخی از خاور شناسان عقیده دارند آنها گروهی از یهودیان بوده‌اند که در این منطقه سکونت گزیدند و وارد فلسطین نشدند. اما این رأی باطل است چون یهود تنها بعد از خروج حضرت موسی با بنی اسرائیل از سرزمین مصر شناخته شده‌اند و قبل از آن اثری از آنها در تاریخ وجود ندارد. لذا امکان ندارد که آنها یهودی بوده باشند.

بنابر این صحیح‌ترین قول این است که بگوییم: آنها اعراب و از بقایای قوم عاد بوده‌اند. کلام خداوند متعال از زبان حضرت صالح نیز این ادعا را تایید میکند: «وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَا خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأْنَاكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا» [الأعراف: ۷۴]. (و یاد کنید هنگامی که شما را پس از قوم عاد جانشینان [آنان] قرار داد و به شما در آن سرزمین استقرار داد که از هامونش قصرهایی میسازید و از کوه‌ها خانه‌هایی می‌تراشید. این کثیر میفرماید: آنها قبیله‌ی مشهور بودند که «ثمود» نام داشتند. بنام پدر بزرگشان ثمود پسر جدین شهرت داشتند. از قبایل اعراب عاربه بودند در منطقه‌ی حجر (واقع در میان حجر و تبوک) اقامت داشتند. رسول خدا هنگام خروج به سوی تبوک با اصحاب از آنجا گذر کرد چون در کنار خانه‌های حجر قرار گرفتند مردم از آب چاه‌های آن آشامیدند و با آن خمیر درست کرده و نان پختند. چون رسول خدا فهمید دستور داد منجل‌ها را بریزند و خمیرها را به شتران بدهند و دستور داد از آنجا کوچ کنند تا در کنار چاهی که شتر (صالح) از آن نوشیده بود قرار گرفتند و فرمود: بر این عذاب شدگان وارد شوید مگر گریه کنان، اگر گریه نکنید احتمال دارد آنچه (عذابی) که بر آنها فرود آمد بر شما نیز فرود آید.

عبادت قوم ثمود:

قوم ثمود بت پرست بودند و به خدای یکتا ایمان نداشتند. خداوند حضرت صالح را در میان ایشان مبعوث کرد نعمت‌های خدا را به یاد آنها آورد راه سعادت و هدایت را به آنها نشان داد. به ایشان گوشزد کرد که خلفاء و جانشینان قوم عاد در روی زمین هستند. آنها را به تقوا امر فرمود و از عبادت بتان بازمنع نمود، اما آنها به دعوت او کمترین اعتنایی نکردند و در گمراهی و بت پرستی بیشتر غرق شدند. سرزمین آنها حاصل خیز و منبع خیرات و

برکات بود باغ‌ها و بست آن‌های زیبا، رودبارها و چشمه سارهای جاری و بسیاری از نعمات داشتند، الله متعال این نعمت‌ها را به یاد ایشان آورد: گروه ناچیزی به او ایمان آوردند و بقیه راه عصیان و سرکشی در پیش گرفتند و به رسالت او کافر شدند. از او خواستند معجزه‌ای بیاورد که مؤید رسالتش باشد.

او معجزه‌ی شتر برای آنها آورد که نشانه‌ی بزرگی بود و بر نبوت او دلالت می‌کرد، زیرا شتر از تخته سنگ سختی بیرون آمد و با چشم سر خود شاهد شکافته شدن سنگ و بیرون آمدن شتری در آستانه‌ی وضع حمل از آن بودند، مع هذا از ایمان سر باز زدند. (رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی (عقرب) 1394 شمسی، 1436 هجری)

وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ ﴿٣٩﴾

و قارون و فرعون و هامان را [نیز نابود کردیم]. و البته موسی با دلایل و براهین روشن نزد آنان آمده بود، اما ایشان در زمین تکبر و سرکشی کردند، ولی پیشی گیرنده [براراده و قضا و قدر ما] نبودند [تا بتوانند از عذاب ما بگریزند]. (۳۹)

در این هیچ جای شکی نیست که عاقبت استکبار، و مستکبرین تباہی و نابودی است و سرنوشت شوم آنان، درس عبرتی برای عالم بشریت است، شکل و اشکال استکبار و مستکبر این در طول تاریخ مختلف و متنوع است؛ قارون مظهر مال پرستی بود و فرعون و هامان مظهر قدرت پرستی، ولی همه‌ی آنان در طغیان، سرکشی و لجاجت با حق مشترک بودند. زر و زور، در برابر قدرت خداوند عاجز و بی اثر است. «سنت الله متعال، اتمام حجت و سپس مؤاخذة است.

در آیه فوق الله تعالی میفرماید: «وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ» موسی فرزند عمران با دلایل روشن و درخشان و آیات نمایان نزد آنان آمد. «فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ» پس در زمین استکبار ورزیدند» و در زمین فساد افروختند. از عبادت خدا و اطاعت پیامبر امتناع و سر پیچی کردند. «وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ» «و سبقت گیرنده نبودند» یعنی: با این استکبار و گردنکشی، از عذاب ما گریزنده نبودند. بلکه او تعالی بر آنان صاحب اقتدار بود و همه در قبضه‌ی وی قرار داشتند. امام طبری گفته است: یعنی از چنگ ما فرار نکردند. بلکه ما بر آنان تسلط یافتیم. (طبری ۹۶/۲۰).

فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذُنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٤٠﴾

پس همه را به گناهانشان گرفتار کردیم، پس برای بعضی از ایشان طوفان همراه با سنگریزه فرستادیم، و بعضی از ایشان را بانگ مرگبار فرا گرفت، و برخی از ایشان را در زمین فرو بردیم، و برخی دیگر را غرق کردیم. و الله نبود که بر آنان ظلم کند بلکه آنان خود به خویشتن ظلم می‌کردند. (۴۰)

«حاصب»، به معنای طوفان همراه با سنگریزه‌ها و «خسف»، به معنای فرو رفتن در زمین است.

قبل از همه باید گفت که: سرنوشت هر کس در گرو اعمال خود اوست.

مفسر کبیر جهان اسلام ابن کثیر میفرماید: یعنی سزای شان مناسب با اعمالشان بود. (مختصر ۳/۳۷).

طوری که در آیات متذکره خواندیم که: «فَمِنْهُمْ مَنْ أُرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا» «پس بعضی از آنان بودند که بر آنان تندبادی فرستادیم» یعنی: بادی را که با خود ریگ و سنگریزه می آورد بالای ایشان فرستادیم. مانند قوم لوط.

«وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ» و بعضی از آنان بودند که با فریاد مرگبار هلاک ساختیم مانند قوم صالح و شعیب ثمودی ها و مردم مدین بودند.

«وَمِنْهُمْ مَنْ حَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ» و بعضی را مانند «قارون» و یارانش با دارایی و املاکش در زمین فرو بردیم.

«وَمِنْهُمْ مَنْ أُغْرِقْنَا» و بعضی از آنان را هم در دریا غرق کردیم، که آنان قوم نوح علیه السلام و فرعون و هامان و سر بازش بودند.

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» و البته چنان نبود که الله تعالی آنان را به گناهان دیگران عذاب کند بلکه به گناهانی که خود مرتکب شده بودند عذاب شان کرد؛ و بر خود ظلم و ستم کردند.

سزای هر قومی متناسب با گناه آن قوم از جانب پروردگار با عظمت داده میشود. بلی سزا های الهی در برخی از موارد از مسیر همین عوامل طبیعی است.

و در این هیچ جای شکی نیست که همه جزا ها تنها به روز قیامت محول نمیگردد، بلکه برخی از اقوام در همین دنیا گرفتار جزا میگردند. بناءً از مهلت دادن الله تعالی نباید مغرور شویم، در این هیچ جای شکی نیست که: عاقبت گناه، سزا است.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (41 الی 43) به مبحث؛ تشبیه و همانندی حال بت پرستان دنیا پرست به حال عنکبوت، مورد بحث قرار گرفته است.

مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾

داستان کسانی که به جای الله دوستان گرفته اند، مانند داستان عنکبوت است که خانه ای [بی دیوار، بی چت و بی حفاظ] برای خود بنا کرده باشد، در حالیکه سستترین خانه ها خانه عنکبوت است، اگر می دانستند. (۴۱)

«كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ...»: خانه عنکبوت هر چند از عجائب آفرینش است، ولی در سستی ضرب المثل است و سست تر از آن تصوّر نمی شود. «أَوْهَنَ» ضعیف تر. و هن یعنی ضعف.

قیل از همه باید گفت که: به مناسبت این آیه، این سوره، بنام عنکبوت مسمی گردیده است. اگر توجه فرموده باشید؛ عنکبوت، در محلات متروکه برای خود خانه می سازد، طوری که شرک نیز هم در روح های دور از الله جا گرفته و تأثیر می گذارد. عنکبوت، در جهان خود طوری وانمود می سازد که گویا صاحب خانه است، و خانه اش در برابر حوادث، امکان مقاومت را دارد، مشرک نیز به چنین توهمی دچار می باشد. در حالیکه خانه ی عنکبوت، تنها اسم خانه را دارد؛ و دارای هیچگونه اساس و بنیادی نمی باشد. بنای شرک، مانند خانه ی عنکبوت سست و بی اساس و متزلزل است.

الله متعال وصف کسانی که به عوض خدا بتان و معبودانی را به پرستش گرفته و از آنها نفع رسانی و دفع زیان را امید می‌دارند مانند وصف عنکبوت است که خانه سست و لرزان برای خویشتن ساخته است تا در آن سکونت گزینند، اما آن خانه در هنگام نیازش بدان، هیچ به کارش نمی‌آید.

امام قرطبی می‌فرماید: این مثلی است که خدا آن را برای اشخاصی آورده است که به غیر از او خدایانی برگرفته است که نه سودی برایش دارند و نه زیانی را از او دفع می‌کنند، همان‌طور که خانه‌ی عنکبوت آن را نه از گرما حفظ می‌کند و نه از سرما. (قرطبی ۳۴۵/۱۳).

«وَ إِنْ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» و بی‌گمان سست‌ترین ناچیزترین و بی‌ارزش‌ترین، خانه‌ی عنکبوت که هیچ‌کس از آن‌ها را از خانه‌هایی که حشرات برای خود می‌سازند، از آن سست بنیادتر نیست، و اگر میدانستند عمل آنها هم از این قبیل است، بت‌ها را پرستش نمی‌کردند.

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٤٢﴾

بی‌گمان خداوند هر چیز را که به جای او به پرستش می‌گیرند، می‌شناسد و او غالب با حکمت است. (۴۲)

در حقیقت الله متعال به بتان و همتیانی که جز وی می‌پرستند دانا است و میدانند که آن خدایان عاجز و ناتوانند؛ نه سودی می‌رسانند و نه زیانی.

تشبیه ساختن شرک به تار عنکبوت، برخاسته از علم خداوند است. بناءً به جای تکیه بر غیر الله که مانند خانه‌ی عنکبوت سست و بی‌اساس است، باید به خداوند قوی و شکست‌ناپذیر توکل و اتکا داشته باشیم و از توسل به غیر از الله دست برداریم.

وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ ﴿٤٣﴾

و این مثل‌ها را برای مردم بیان می‌کنیم، ولی جز اهل معرفت و دانش در آنها تعقل نمی‌کنند. (۴۳)

پس از تمثیل پروردگار با عظمت مشرکین به تار عنکبوت، فرمود: ما با این تمثیلات واضح حقیقت توحید را بیان خواهیم کرد، ولی باز هم تنها عالمان دین هستند که از تمثیلات درک و فهم حاصل می‌کنند، کسانی دیگر تدبیر و فکر و اندیشه نمی‌کنند، تا برای آنها واضح گردد.

امام بغوی با سند خود از حضرت جابر (رض) روایت نموده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم، در ضمن تلاوت این آیه مبارکه فرمود: عالم کسی است که در کلام الهی از فکر و اندیشه کار گیرد، و بر طاعت او عامل باشد، و از کارهای ناخشنود کننده او تعالی، اجتناب ورزد.

از این آیه مبارکه معلوم شد که کسی تنها با فهم قرآن و حدیث به نزد الله متعال عالم نمی‌باشد، تا وقتی که در قرآن و به تدبیر و فکر و اندیشه عادت نداشته باشد، و تا وقتی که کردار خود را مطابق به قرآن نسازد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (44 الی 45) در باره: فایده‌ی آفریدن آسمانها و زمین، تلاوت قرآن و بر پاداشتن نماز (آداب اسلامی) بحث بعمل آمده است.

خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٤﴾

الله آسمانها و زمین را به حق آفریده است، بی‌گمان در این امر مایه عبرتی برای مؤمنان است. (۴۴)

**أَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ
أَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ
وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ ﴿۴۵﴾**

آنچه از کتاب به سوی تو وحی شده است بخوان و نماز را برپا دار، چون نماز (مسلمان را) از فحشا و منکر باز می‌دارد و البته ذکر الله بزرگتر است. و الله آنچه را انجام می‌دهید، می‌داند. (۴۵)

ادای نماز باعث زیادت تقوا، شکست شیطان و روشنی نفس انسانی می‌گردد: در آیه مبارکه می‌فرماید ای پیامبر! آنچه را الله تعالی از آیات قرآن عظیم به سوی تو وحی نمود به مردم بخوان و بدان عمل کن. زیرا قرآن حاوی محاسن آداب و مکارم اخلاق است. رابطه پیامبر صلی الله علیه وسلم با مردم از طریق تلاوت آیات قرآن و ابلاغ اوامر خداوند به آنان و رابطه او با خدا از طریق عبادت و نماز است.

همچنان طوری که مشروع ساخته با کامل‌ترین روش به اقامه نماز پرداز؛ چون پایبندی به نماز با شرایط و آدابش، و نمازی که متضمن خشوع و فروتنی باشد و چنان که باید نماز گزار آنرا ادا نماید و در نماز فروتن باشد و عظمت خدا را به خاطر داشته باشد، و در مورد آنچه که میخواند بیندیشد، چنین نمازی او را از ارتکاب محرمات و منکرات باز می‌دارد.

نماز صاحب خود را از ارتکاب گناه و انجام فحشا و منکر باز می‌دارد. و نماز ستون دین است. بلی! کسی که نماز را به وجه احسن ادا کند، حق تعالی دلش را به ایمان آباد می‌سازد و ضمیرش را به یقین منور می‌نماید.

«وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ» ذکر پروردگار در نماز و بیرون نماز بزرگتر و بهتر از هر چیز دیگر است، یا ذکر الله تعالی در نماز از اینکه از فحشا و منکر باز می‌دارد بزرگ تر است. یاد خدا عبارت است از این که عظمت و جلالش را در نظر داشته باشی، و در نماز و خرید و فروش و امور زندگی او را مدّ نظر داشته باشی و در تمام امور از او غافل نشوی. **«وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ»** پروردگار مّان به اعمال نیک و بد بندگان خود آگاه است و به نیکوترین وجه پاداش آن را به شما می‌دهد.

ابو العالیه می‌فرماید: در نماز سه خصلت مقرر است: اخلاص، بیم و یاد الله، پس اخلاص او را و ادار به امر به معروف می‌کند، و بیم او را از ارتکاب منکر و ناشایست بازمی‌دارد، و ذکر الله، قرآن-هم امر می‌کند و هم نهی، پس هر نمازی خالی از قسمتی از این سه باشد نماز نیست. (مختصر ابن کثیر ۳/۳۸۰).

از ابن عباس (رض) روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف فرمودند: **«من لم تنهه صلاته عن الفحشاء والمنکر لم یزد بها من الله إلا بعدا»**. «هر کس نماز وی او را از فحشا و منکر باز نداشت، با آن نماز جز دوری از الله متعال چیز دیگری نیفزوده است.» واقعیت اینست که: در پیشگاه پروردگار با عظمت، نماز از عظمت و مقام خاصی برخوردار است. نقش اصلاحی نماز در شخص و جامعه حدسی و پیشنهادی نیست، بلکه قطعی است. اگر نماز انسان، او را از فحشا و منکر باز نداشت، باید در قبولی نماز خود شک کند.

حضرت انس (رض) صحابی جلیل القدر حکایت می‌کند که: جوانی از انصار با رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز جماعت می‌گزارد اما در عین حال دزدی و هیچ چیز از کارهای ناپسند را فرو نمی‌گذاشت، اصحاب چگونگی حال او را به رسول الله صلی الله علیه وسلم گزارش فرمودند، و ایشان در حدیث شریف فرمودند: «بِقِیْنًا نَمَازِشْ بِه زُودِیْ اَوْ رَا بَازِ خَوَاهد دَاشتْ». پس دیر زمانی نگذشت که آن جوان توبه کرد و حالش به صلاح آمد آن‌گاه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «أَیَا بَه شَمَا نَکْتَمُ کَه نَمَازِشْ اَوْ رَا بَه صِلَاحِ خَوَاهد آوَرْدُ؟».

پایان جزء بیستم

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (46 الی 49) در باره شیوه‌ی راهنمایی و دعوت اهل کتاب به دین اسلام بحث بعمل آمده است.

وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمُ وَاللَّهْنَا وَاللَّهُمَّ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿٤٦﴾

با اهل کتاب جز به روشی که از همه نیکوتر است مجادله نکنید، مگر کسانی که از آنها مرتکب ظلم و ستم شدند، و به آنها بگوئید ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و شما نازل شده ایمان داریم، معبود ما و شما یکی است و در برابر او تسلیم هستیم. (۴۶)

«وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»

کلمه «جَدَل»، «جدال» و «مجادله» از کلمه «جَدَل» گرفته شده‌اند که اولین معنای آن به شدت تاباندن و بافتن ریسمان و امثال آن است؛ چنانکه زمخشری می‌گوید: «جَدَلُ الْحَبْلِ: فَتْلُهُ». معنای دوم «جَدَل» به زمین زدن طرف مقابل است؛ چنانکه گویند: «و طَعْنَهُ فَجَدَلَهُ: أَلْقَاهُ عَلَى الْجَدَالَةِ وَ هِيَ الْأَرْضُ» به او نیزه زد، پس او را بر روی جداله (زمین) انداخت (زمخشری، 1979م، صفحه 85).

سومین معنای «جَدَل» محکم و نیرومند شدن چیزی از قبیل حیوان یا دانه است؛ از این رو، هنگامی که بچه آهو قوی شود، گویند: «جَدَلٌ وَلَدُ الظَّبْيَةِ» و باز شکاری را به دلیل نیرومندیش «أَجْدَلٌ» نامند (فیروز آبادی، 1410ق، ج3، ص 474) از طرفی، ابن اثیر «جَدَل» را مقابله دلیل با دلیل (ابن اثیر، 1367ش، ج1، ص 248) و ابن منظور آن را سرسختی در مخاصمه و قدرت بر آن می‌داند و می‌گوید: «رَجُلٌ جَدَلٌ» یعنی شخصی که در مخاصمه قوی است (ابن منظور، 1404ق، ج11، ص 105).

جدال (مجادله) نیز در لغت به معنای گفت‌وگویی خصمانه آمده است. صاحب مفردات گوید: «جدال به معنای گفت‌وگویی همراه با نزاع و ستیزه جویی و چیرگی بر یکدیگر است» (راغب، 1412ق، ص 189).

معانی اصطلاحی جَدَل و جِدَال:

جدال در اصطلاح دو مفهوم دارد؛ یکی مطلق و کلی که در این معنا، رویا رویی‌ها و مباحثاتی است که به قصد غلبه و اسکات خصم به‌کار می‌رود و در علوم مختلف چون فقه، کلام و فلسفه کاربرد دارد.

جرجانی در تعریف جدل به معنای عام می‌گوید: «جدل، رفع فساد از سخن خصم است با دلیل یا شبهه، و یا قصد تصحیح سخن وی است که درحقیقت همان خصومت است» (جرجانی، 1403ق، صفحه 74). در این معنا، از جدل به آداب مناظره و علم خلاف نیز تعبیر می‌شود.

وجوه جدال در قرآن:

مشتقات جدل 29 بار در قرآن عظیم الشان به‌کار رفته است. بیشتر آیات قرآن در موضوع جدال که به ابعاد جدال باطل می‌پردازند، دو آیه 125 نحل و 46 عنکبوت به مبحث جدال احسن اشاره کرده‌اند. پس از منظر قرآن جدال به دو دسته جدال احسن و غیر احسن - که شامل جدال حسن و جدال باطل است - تقسیم می‌شود که جدال باطل به دلیل خصوصیات، ریشه‌ها و پیامدهایش امری مذموم است؛ اما جدال احسن در همه این ابعاد با آن متفاوت است.

تأکید قرآن بر طریقه احسن:

دستور خداوند به انجام شیوه احسن، تنها در مورد جدال مطرح نیست؛ بلکه با تکیه بر نظام احسن در تکوین، نظام تشریح نیز بر تراز احسن طراحی شده و روش بهتر و طریقه احسن در همه عرصه‌های زندگانی انسان ارائه شده است؛ از جمله توصیه به بهترین برخورد در آیه «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ» (فصلت/ 34) و بهترین گفتار در آیه «وَ قُلْ لِعِبَادِيَ قُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (اسراء/ 53) و دستور به بهترین تحیت در آیه «وَ إِذَا حُيِّئْتُمْ بِهِ خَيْرٌ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا» (نساء/ 86) و بهترین تبعیت در آیه «وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ» (زمر/ 55).

گفتنی است تعبیر «بالتی هی احسن» در قرآن شش بار آمده است که دو مورد درباره نحوه تصرف در مال یتیم در آیات «وَ لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أُوفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ» (انعام/ 152) «وَ لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أُوفُوا بِالْعَهْدِ» (اسراء/ 34) به‌کار رفته و دو مورد درباره نحوه برخورد با بدی‌ها در آیات «وَ لَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ» (فصلت/ 34) و «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ» (مؤمنون/ 23) به‌کار رفته است.

مطالعه کنندگان گرامی!

«جدال احسن» به گفتگویی گفته می‌شود که همراه آن طعنه، استهزا، ناسزا و اهانت نباشد، بلکه بر اساس استدلال و محبت و با انگیزه‌های اصلاحی باشد.

از کلمه «قُولُوا» بعد از سفارش به جدال احسن، استفاده می‌شود که این لحن آیه، خود نمونه‌ی جدال احسن است.

«وَ لَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ». (با اهل کتاب، جز به روشی که از همه بهتر است مجادله نکنید)؛ تعبیر به «الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»، تعبیر بسیار جامعی است که تمام روش‌های صحیح و مناسب مباحثه را شامل می‌شود، چه در الفاظ، چه در محتوای سخن، چه در آهنگ گفتار، و چه در حرکات دیگر همراه آن.

بنابر این، مفهوم این جمله آن است که: الفاظ شما مؤدبانه، لحن سخن دوستانه، محتوای آن مستدل، آهنگ صدا خالی از فریاد و جنجال و هر گونه خشونت و هتک احترام، همچنین

حرکات دست و چشم و ابرو، که معمولاً مکمل بیان انسان هستند همه باید در همین شیوه و روش، انجام گیرد.

و چه زیبا است تعبیرات قرآن، که در یک جمله کوتاه، یک دنیا معنی نهفته است! اینها همه، به خاطر آن است که هدف از بحث و مجادله، برتری جوئی و تفوق طلبی و شرمنده ساختن طرف مقابل نیست، بلکه هدف، تأثیر کلام و نفوذ سخن در اعماق روح طرف است، و بهترین راه برای رسیدن به این هدف همین شیوه قرآنی است. که میفرماید: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (با اهل کتاب، جز به روشی که از همه بهتر است مجادله نکنید)

امام فخر رازی گفته است: وقتی مشرک به عملی ناپسند و زشت بپردازد، شایسته است با شدیدترین وجه با او برخورد کرد، و در بی‌توجهی به او و زشت نشان دادن مذهبش باید کوشید و مبالغه هم کرد. ولی اهل کتاب به نزول کتب و ارسال پیامبران باور دارند، جز این که به پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم مقر و معترف نیستند، پس در قبال همان نیکی، هر چه نیکوتر با آنها بحث و جدل می‌شود جز افرادی که ستمکارند، مثلاً خدا را دارای فرزند می‌دانند یا به تثلیث اعتقاد دارند، که باید با اینها به شدیدترین وجه برخورد و مجادله کرد و گفته‌ی آنها را خیره‌سری و یاهه‌گویی و نادانی آنها را بیان و مشخص نمود. (تفسیر کبیر ۲۵/۷۵).

و قُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ أُنزِلَ إِلَيْكُمْ بِهِ أَنهَا بگویند: ما به قرآنی که بر ما نازل شده است ایمان داریم و به تورات و انجیل که بر شما نازل شده است نیز ایمان داریم.

ابو هریره گفته است: اهل کتاب تورات را با زبان عبری می‌خواندند و آن را برای مسلمانان به عربی تفسیر میکردند. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه تکذیب، و بگویند: به آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر شما نازل شده است ایمان داریم. (اخراج از بخاری. در تفسیر قرطبی نیز چنین آمده است. ۳۵۱/۱۳).

ای مسلمانان! برای یهود و نصارا بگویند: ما به قرآن که بر محمد صلی الله علیه و سلم نازل شده، به تورات که بر موسی علیه السلام فرود آمده و به انجیل که بر عیسی علیه السلام نزول یافته ایمان آوردیم. خدایگان و یکتا معبود بر حق ما و چیزی در ذات، نام‌ها و صفاتش با پروردگار همانندی ندارد و ما با انجام طاعات، عمل به شریعت و پیروی از پیامبرش مطیع و فرمان بردار او تعالی هستیم.

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ ﴿٤٧﴾

اینگونه، کتاب را بر تو نازل کردیم، کسانی که (پیش از این) کتاب آسمانی به آنها داده ایم به این کتاب ایمان می‌آورند، و از این گروه کسانی هستند که به آن ایمان می‌آورند و آیات ما را جز کافران انکار نمی‌کنند. (۴۷)

ایمان داشتن به کتاب‌های آسمانی:

ما به همهی کتابهایی که بر پیامبران نازل شده است، کتابهایی که در قرآن به آنها اشاره شده است مانند تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و موسی ایمان داریم، معتقدیم که همهی آنها از طرف خداوند نازل شده‌اند، و همهی کتابهای خدا در دعوت به توحید متفق‌اند، هر چند در بعضی از فروع شریعت با هم اختلافات جزئی دارند.

قرآن همهی کتاب‌های گذشته را نسخ کرده است:

ایمان داریم که همهی کتاب‌های آسمانی بعد از تحریف و تغییر و تمام شدن زمان آنها توسط قرآن عظیم الشان نسخ شده‌اند، و شریعت و قانون روایت شده در کتاب‌های گذشته سه نوع است:

- 1- قسمتی که قرآن به صحت آن گواهی داده‌است.
 - 2- قسمتی که قرآن به بطلان آن شهادت داده‌است.
 - 3- قسمتی که قرآن در مورد آن سکوت اختیار فرموده است.
- به قسمت اول ایمان داریم و قسمت دوم را باطل و تحریف شده‌ی دست انسان می‌پنداریم و در مورد قسمت سوم سکوت اختیار می‌نماییم نه آنرا تصدیق می‌کنیم و نه تکذیب. خداوند در مورد ارتباط قرآن و کتاب‌های گذشته میفرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ» [المائدة: 48].
- «و بر تو (ای پیغمبر) کتاب (کامل و شامل قرآن) را نازل کردیم که (در همهی احکام و اخبار خود) ملازم حق، و موافق و مصدق کتابهای پیشین (آسمانی)، و شاهد (بر صحت و سقم) و حافظ (اصول مسائل) آنها است».

نزول قرآن تصدیق‌کننده‌ی کتاب‌های گذشته است، کتاب‌هایی که در برگزیده‌ی مدح و ستایش و نزول قرآن به عنوان آخرین پیام خدایی بر خاتم پیامبران صلی الله علیه السلام بودند، بنابر این نزول قرآن موجب افزایش ایمان و اعتقاد حاملان معرفت و بصیرت کتاب‌های گذشته شد، پس تسلیم امر خدا شدند و به دین او گرویدند، خداوند بیان میفرماید که قرآن بر کتاب‌های گذشته حاکم و امین و گواه است، هر آنچه موافق قرآن باشد حقیقت دارد و هر آنچه با قرآن منافات داشته باشد باطل است.

مقتضیات ایمان به کتب:

به حلال و حرام کتاب‌های خدا ایمان داریم، داستان‌ها و مثل‌های قرآنی را معتبر و واقعی می‌پنداریم، به محکماتش عمل می‌کنیم، و در مقابل متشابهات آن سر تسلیم فرود می‌آوریم و از حدود آنها تجاوز نمی‌کنیم، حق تلاوت آن را به جای می‌آوریم و مطیع اوامر و نواهی رسول الله هستیم. (آنچه هر مسلمان باید بداند دکتر عبد الله مصلح دی (جدي) 1394 شمسی، ربیع الأول 1437 هجری)

وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ ﴿٤٨﴾

تو هرگز قبل از این کتابی نمیخواندی و با دست راست خود چیزی نمی‌نوشتی، و گر نه باطل اندیشان در شک می‌افتادند. (۴۸)

یکی از دلایل حقایق قرآن، امی بودن پیامبر اسلام است:

به خواندن و نوشتن خود نباید مغرور شویم، گاهی به اراده‌ی الهی، یک شخصی امی و درس نخوانده، فرهنگ بشریت را تبدیل و تغییر می‌سازد.

همان طوری حق تعالی برای اثبات نبوت و رسالت رسول الله صلی الله علیه وسلم بسیاری معجزات واضح و روشن اظهار نموده است که یکی از آنها امی بودن رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌باشد.

ابن عباس (رض) گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (ناخوانا) بود و خواندن و نوشتن بلد نبود. (تفسیر طبری ۴/۲۱).

«إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ» اگر خواندن و نوشتن را می‌دانستی، کافران در مورد قرآن شک و تردید پیدا می‌کردند و می‌گفتند: شاید از کتاب‌های پیشین آن را برگرفته و آن را به خدا

نسبت میدهد. آیه استدلال خدا را بر درستی قرآن نشان می دهد؛ چون پیامبر صلی الله علیه و سلم شخصی درس ناخوانده بود و این کتاب معجزه گر را آورده است که متضمن اخبار ملت های پیشین و امور غیبی می باشد. و این بزرگترین دلیل بر درستی ادعای او است. ابن کثیر گفته است: یعنی ای محمد! قبل از این که این قرآن را بیاوری مدت های مدید در بین قوم خود بی سواد زندگی کردی و بسر بردی و نوشتن هم بلد نبودی. حتی تمام افراد قومت می دانند که تو درس ناخوانده هستی، خواندن و نوشتن را نمی دانی، و این چنین بود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، و تا روز رستاخیز خواندن و نوشتن را نخواهد دانست و حتی نمیتوانست یک خط یا یک حرف را هم بنویسد، بلکه چند نفر منشی داشت که وحی را برایش می نوشتند. (مختصر ابن کثیر ۴۰/۳).

بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ ﴿٤٩﴾
 بلکه این قرآن، آیات روشنی است در سینه کسانی که به آنان معرفت و دانش عطا شده است؛ و آیات ما را جز ظالمان انکار نمی کنند. (۴۹)

مفسران گفته اند: از خصوصیات قرآن این که خدا به دو طریق آن را از تحریف، تبدیل و تغییر حفظ کرده است: اول، این که به صورت مکتوب درآمده و دیگر جای هیچ تغییری نیست. دوم، در سینه حفظ شده است، به عکس سایر کتب؛ چون نوشته شده اند اما در سینه ها حفظ نشده اند، از این رو تحریف بر آنها وارد شده است. در وصف این امت چنین آمده است: «انجیل ها را در سینه هایشان جا داده اند».

حسن گفته است: به این امت حفظ «کتاب» عطا شده است. و قبل از آنها کتاب ها فقط از روی تلاوت میشد. وقتی کتاب را می بستند جز پیامبران کسی مطالب آن را حفظ نمی کرد. (تفسیر قرطبی ۳۵۴/۱۳).
 خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (50 الي 55) به برخی از شبهات مشرکان و رد آنها، توضیحات ارایه میگردد.

وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴿٥٠﴾
 و (مشرکان) گفتند: چرا بر او از جانب پروردگارش معجزاتی نازل نشده است؟ بگو: معجزات تنها نزد الله است و من فقط بیم دهنده آشکارم. (۵۰)

مردم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم معجزات مادی می خواستند (مانند عصای موسی، ید بیضا و...) غافل از آن که معجزه هر عصری باید متناسب با همان عصر باشد، لذا معجزه ای خاتم انبیاء از جنس سخن و کلام است. به راستی با وجود معجزه ای همچون قرآن، تقاضای معجزه ای دیگر ناسپاسی نیست؟

طوری که در فوق یاد آوری شدیم: کافران با اعتراض گفتند: چرا الله تعالی بر محمد صلی الله علیه و سلم معجزات محسوسی مانند معجزات عصای، وید بیضای حضرت موسی علیه السلام، شتر حضرت صالح علیه السلام و معجزات حضرت مسیح علیه السلام را نازل نکرده تا قابل مشاهده باشد؟

ای پیامبر صلی الله علیه و سلم در جواب شان بگو! «معجزات فقط نزد خداوند است» و او آنها را بر هر کس از بندگانش که بخواهد و از هر گونه که بخواهد نازل میکند و کسی جز او بر این کار توانا نیست لذا حق تعالی اگر بداند که شما با معجزات هدایت میشوید، قطعاً درخواست شما را اجابت میکند زیرا فرود آوردن معجزات بر او سهل و آسان است ولی او

می‌داند که شما از این درخواست خویش، جز عناد، بغاوت و گردنکشی و آزمودن قصد دیگری ندارید، از این روی خواسته شما را اجابت نمی‌کند. برای آنان بگو: آیات و نشانه‌ها در تصرف و مشیت الله تعالی است که هرگاه بخواهد فرود می‌آورد و چون نخواهد نازل نمی‌کند.

من تنها و تنها بنده و فرستاده او هستم تا شما را از عذاب دشواری بیم دهم و هدایت و ضلالت را برای تان واضح سازم؛ از این رو نمی‌توانم از خود نشانه‌ای بیاورم. پیامبر صلی الله علیه وسلم در برابر بهانه جویان مقاومت میکرد و به آنان جواب می‌داد، زیرا معجزه کاری حکیمانه و الهی است نه بازیچه‌ی بهانه جویان.

أُولَئِكَ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرْحَمَةً وَّذِكْرًا لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٥١﴾

آیا برای ایشان کافی نیست که ما بر تو کتاب آسمانی را فرو فرستادیم که بر آنان خوانده می‌شود، بی‌گمان در این امر رحمت و پند آموزی برای اهل ایمان است (۵۱) در آیه‌ی قبلی خواندیم که مشرکین از رسول الله صلی الله علیه وسلم معجزه‌هایی مشابه مانده معجزات حضرت موسی علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام درخواست میکردند؛ در این آیه مبارکه برای شان جواب داده شد که: قرآن عظیم الشان، کتابی جامع و کامل است و همه‌ی ضرورت‌های معنوی را به شکل از اشکال جواب می‌فرماید. همانطوریکه پیامبر صلی الله علیه وسلم، «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» کتابش. قرآن عظیم الشان هم «رَحْمَةً» نشانه‌ی بزرگی و عظمت آن است.

واقعاً هم نزول قرآن کریم بر آن حضرت رحمتی برای مؤمنان است؛ برای آنان که بدان ایمان آوردند، پیرو و هدایاتش باشند و به احکامش عمل نمایند. همچنان موعظه و پندی سودمند برای کسانی است که در آن تدبیر کنند و احکامش را بیاموزند.

«يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ»: بر آنان تلاوت میشود. مراد این است که قرآن معجزه جاویدان است و برای صحت و سقم آن میتوان پیوسته آن را دید و آزمود.

دیگر همانند معجزات حسّی پیشنهادی شما گذرا و ناپایدار نیست. «فِي ذَٰلِكَ»: در نزول قرآن. «لِرَحْمَةٍ»: رحمت است و مردمان را از ضلالت میرهاند و به سعادت میرساند.

«ذِكْرِي»: یادآوری اعجاز قرآنی و درس‌های آسمانی. «ترجمه معانی قرآن» ابن کثیر گفته است: خدا خیره‌سری و جهالت‌خارج از حد آنها را یادآور شده است؛ چرا که بر صدق محمد صلی الله علیه وسلم درخواست دلایل کرده‌اند، در حالی که کتاب پرقدرتش بر او نازل شده است، کتابی که نه در اول و نه در آخر، باطل در آن وارد نشده و نمی‌شود. کتابی که از هر معجزه بزرگتر است؛ چون تمام سخنوران فصیح و بلیغ از معارضه‌ی با آن در مانده‌اند.

بلکه از معارضه‌ی با یک سوره از آن نیز در مانده‌اند. آیا آنان را بس نیست که ما این کتاب را بر تو نازل کرده‌ایم؟ در حالی که تو یک نفر (ناخوان) هستی و خواندن و نوشتن را نمی‌دانی، و آنان را از محتویات کتب پیشین مطلع می‌کنی. (مختصر ابن کثیر ۴۱/۳).

شأن نزول آیه 51:

821- ابن جریر، ابن ابوحاتم و دارمی در «مسند» خود از قول عمرو بن دینار از یحیی بن جعدّه روایت کرده‌اند: برخی از مسلمانان اوراقی را که در آنها شنیده‌های خود از

یهود را نگاشته بودند حضور پیامبر (آوردند. پیامبر اکرم گفت: برای ضلالت و گمراهی قومی همین کافی است که آن‌ها از آنچه پیامبرشان برای هدایت ایشان آورده است روی برتابند و به آنچه غیر آن برای دیگران آورده است متمایل شوند. پس خدا آیه «**أُولَئِكَ يَكْفِهِمْ** **أَنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يَتْلُو عَلَيْهِمْ**» را نازل کرد. (دارمی 1 / 124، طبری 27838، ابو داود در «مراسیل» 416 از یحیی بن جعد به قسم مرسل روایت کرده اند).

قُلْ كَفَى بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٥٢﴾

بگو همین بس که خدا میان من و شما گواه است، آنچه را در آسمانها و زمین است می داند. و کسانی که به (معبودان) باطل ایمان آورده‌اند و به الله کفر ورزیده‌اند، همین گروه زیانکاران‌اند. (۵۲)

«شَهِيدًا»: گواه. «بِالْبَاطِلِ»: مراد از باطل. همه آن چیزهایی است که به غیر از خدا پرستش شود.

در این هیچ جای شکی نیست، هر زمانیکه انسان به مرحله ای میرسد که: استدلال با مخالف سودی و فایده نمی داشته باشد، بهتر و مصلحت است که بحث با همچو انسانها قطع گردد و امور را به الله تعالی واگذارید.

او تعالی همه امور آسمانها و زمین را میداند و هیچ راز پنهانی بر او پوشیده نیست، پروردگار با عظمت، به همه امور آگاه است، لجاجت و بهانه تراشی هیچ سودی به حال شان نمیرساند. آنانیکه به آیات الهی کفر می ورزند، مطمئن باشید که در نتیجه زیانمند دنیا و آخرت میشوند؛ این عده اشخاص از پاداش الهی محروم‌اند و مستحق عذاب بزرگی در دنیا و آخرت می گردند.

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْلَا أَجَلٌ مُّسَمًّى لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَلِيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٥٣﴾

آنها با عجله از تو عذاب را می طلبند، و اگر موعد مقرری تعیین نشده بود عذاب (الهی) به سراغ آنها می آمد، سرانجام این عذاب بطور ناگهانی بر آنها نازل می شود در حالی که نمی دانند. (۵۳)

در قرآن عظیم الشان چند بار آمده است: هر زمانیکه کفار تهدید به عذاب الهی می شدند، به خاطر ناباوری، استبعاد با استهزا، پیوسته از پیامبرشان نزول عذاب فوری را خواستار و تقاضا می نمایند، آنان نمی دانند، که امور این عالم، دارای زمان بندی های حساب شده و معین است. و هیچ قدرت در جهان وجود ندارد که قهر الهی را پیش بینی نماید.

در ضمن باید گفت که: این عجله‌ی جاهلانه کفار در چندین آیات قرآنی ذکر شده از آن بعمل آمده است، موارد انتقاد شدید الله تعالی قرار گرفته است. و الله تعالی برای مجازات آنان زمان مشخص و تغییر ناپذیری را مقدر نمیکرد، «و البته بی آنکه خبردار شوند غافلگیرشان می کرد» یعنی: آن عذاب در حالی به سوی شان در میعاد مقرر روی می آورد که از آمدن آن غافلند. به یاد داشته باشید که: لطف یا قهر الهی، حکیمانه، حساب شده و دارای پروگرام معینی است و این پروگرام با عجله‌ی این و آن تغییر نمی کند.

در ضمن در میابیم که: سقوط فکری انسان‌ها در حالتی به قدری میرسد که حاضر است هلاک شود، ولی نمی خواهد حق را بپذیرد

يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ ﴿٥٤﴾

آنها با عجله از تو تقاضای عذاب می کنند، در حالی که جهنم به کافران احاطه دارد! (۵۴) «لَمُحِيطَةٌ»: احاطه خواهد کرد. در بر خواهد گرفت. اسم فاعل معنی استقبال دارد. یا این که بر اثر کفر و معاصی که موجب دخول دوزخ بوده، انگار دوزخ هم اینک ایشان را در بر گرفته است. («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

می بینیم که: کفار به خاطر ناباوری یا استهزا، عذاب فوری را از پیامبر توقع دارند، ولی باید بدانند که احاطه‌ی عذاب دوزخ بر کافران حکم قطعی و برگشت ناپذیر است.

دکتر محمد علی صابونی مفسر تفسیر «تفسیر صفوة التفسیر» می نویسد: تقاضای عجله در عذاب اخرات ناشی: از کودنی و شعور پایین و سرسختی و لجابت آنها می باشد. یعنی: چگونه تعجیل عذاب را می خواهند در حالی که در روز قیامت جهنم آنها را احاطه کرده و مانند بازو بند آنها را در میان میگیرد و راه گریزی از آن ندارند؟

ای پیامبر! به کافران بگو عذاب اخروی خواه ناخواه آمدنی است و شما را از آن گریزی نیست پس به زودی شما را در زمانی نزدیک فرا می گیرد زیرا هرآنچه که آمدنی باشد نزدیک است.

يَوْمَ يَغْشَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٥٥﴾

روزی که عذاب از بالای سر آنها و از زیر پاهایشان آنها را احاطه می کند و (الله) می گوید: بچشید آنچه را عمل می کردید (روز سخت و دردناکی است). (۵۵)

عذاب دوزخ، تجسم عملکرد و نتیجه اعمال ناروای خود ماست. در همه ای احوال انسان مسئول سرنوشت خود است.

خوانندگان گرامی!

مبحث آیات (56 الی 63) را موضوعاتی: از جمله فرمان مهاجرت هنگام دشوار بودن برپایی شعائر دینی، اعتراف مشرکان به آفریدگاری و روزی رسانی و جان بخشی خدا، تشکیل میدهد.

يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإَيَّي فَاعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾

ای بندگان من که ایمان آورده‌اید! یقیناً زمین من وسیع است، پس تنها مرا عبادت کنید. (۵۶) «أَرْضِي وَاسِعَةٌ»: اشاره به این است که مسلمانان از سرزمین کفر - اگر قادر به عبادت نبودند - به سرزمینی مهاجرت کنند که در آن بتوانند به عبادت و طاعت بپردازند (سوره: نساء / 97 - 100). («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل)

برای حفظ دین و نجات از طاغوت ها اجازه هجرت است. هجرتی ارزش دارد که در سایه‌ی ایمان باشد.

در حدیث شریف به روایت زبیر بن عوام (رض) آمده است: «البلاد بلاد الله، والعباد عباد الله، فحيثما أصبت خيراً فأقم». «سرزمین‌ها، سرزمین‌های خداوند است و بندگان هم بندگان خداوند پس در هر جایی که به خیر رسیدی، در آنجا اقامت گزین.»

طوری که یاد آور شدیم: این آیه مبارکه مسلمانان را بر مهاجرت از سرزمین کفر به سوی سرزمین اسلام تشویق میکند. یعنی از جمله شرف بندگی شما برای خدا این است که اگر

در مکه از ابراز اسلام و ایمان در تنگنا و تحت فشار هستید، از آنجا مهاجرت و کوچ کنید و در کنار ستمگران نمانید؛ چون سرزمین خدا وسیع و فراخ است. مقاتل در شأن نزول این آیه مبارکه فرموده است که این آیه: در مورد مسلمانان ضعیف مکه نازل شده است. (تفسیر صفة النفاسیر).

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ﴿٥٧﴾

هر نفسی چشنده مرگ است آنگاه به سوی ما بازگردانیده خواهید شد. (۵۷) مرگ، استثنا ندارد و برای همه است. و باید گفت که: مرگ، پایان کار نیست، بلکه بازگشت به مبدأ است.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ﴿٥٨﴾

کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند آنها را در غرفه هائی از بهشت جای میدهم که در زیر آنها نهرها روان است و در آنجا همیشه خواهند ماند، چه خوبست پاداش عمل کنندگان! (۵۸)

کارهای شایسته، در کنار ایمان ارزشمند است. شرط دستیابی به بهشت، ایمان و عمل صالح است. خداوند، بهشت را برای مؤمنان ضمانت کرده است. اساس دستیابی به بهشت و نعمت های بهشتی، عمل است.

الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٥٩﴾

همانها که (در برابر مشکلات) صبر (و استقامت) می‌کنند و بر پروردگارشان توکل می نمایند. (۵۹)

در البحر آمده است: این دو صفت در برگیرنده‌ی تمام نیکی‌ها و محاسن است و آن عبارتند از: صبر و شکیبایی و محول کردن امور به خدای متعال. (البحر ۱۵۷/۷). و صبر و توکل، دو نمونه‌ی روشن از عمل صالح است.

وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٦٠﴾

و چه بسیار است جاندارانی که (به سبب ناتوانی) نمی توانند روزی خود را بردارند، (بلکه) الله به آنها و به شما روزی می دهد، و او شنوای داناست. (۶۰)

در التسهیل آمده است: منظور از آیه متبرکه تقویت روحیه‌ی مؤمنان است که در صورت مهاجرت از فقر و گرسنگی نترسند؛ چرا که خدا همان طور که حیوانات ناتوان را روزی می دهد، شما را نیز در صورت هجرت از سرزمین خود روزی میدهد. (التسهیل ۱۱۹/۳).

شأن نزول آیه 60:

822- عبد بن حمید، ابن ابوحاتم، بیهقی و ابن عساکر با سند ضعیف از ابن عمر روایت کرده اند: با رسول خدا (بیرون رفتم و آن بزرگوار در یکی از بوستان‌های مدینه داخل شد و خرما می‌چید و می‌خورد و برای من گفت: ای ابن عمر، چرا خرما نمی‌خوری؟ گفتم: میل به خرما ندارم. گفت: لیکن من به خرما میل دارم، این صبح چهارم است که نه غذا را چشیده‌ام و نه غذای پیدا کرده‌ام، اگر از خدای خود بخواهم همتای سلطنت کسری و قیصر برایم عطا می‌کند. حال تو چگونه خواهد بود، ای پسر عمر وقتی با کسانی روبرو شوی که یقین‌شان ضعیف و سست بوده و روزی یک ساله خویش را پنهان میکنند. به خدا قسم! هنوز در آنجا قرار داشتیم و دور نشده بودیم که آیه «وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ»

يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٦٠﴾» نازل شد. پس پیامبر (گفت: خدا مرا به ذخیره کردن دارایی و ثروت دنیا و پیروی از خواهش‌های غریزه شهوانی دستور نداده است. آگاه باش که من یک درهم و یک دینار افزون از ضرورت خود را نگاه نمی‌دارم و غذای فردای خویش را ذخیره نمی‌کنم (واحدی در وسط 3 / 425 و در «اسباب نزول» 673 و بغوی 163 به شماره‌گذاری محقق از جراح بن منهال از زهری از عطاء از ابن عمر روایت کرده اند.) («تفسیر بغوی» 1653).

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿٦١﴾

و اگر از ایشان بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است و آفتاب و ماه را مسخر کرده است؟ حتما می‌گویند: الله. پس چگونه به بیراهه برده میشوند؟ (٦١)
اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٦٢﴾
 الله روزی را برای هر کس از بندگانش که بخواهد وسعت می‌دهد و یا تنگ می‌گیرد؛ یقیناً خدا بر هر کاری تواناست، (٦٢)
«إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» علم و آگاهی خدا وسیع و بی‌پایان است و به مقتضای حکمت و مصلحت عمل می‌کند.

یعنی تنگ گردانیدن و کم یا زیاد شدن رزق و روزی، تصادفی نیست. همانا از سوی خدای گشایشگر و تنگ‌سازنده روزی است پس آن را بر هر کس که بخواهد گشاده و بر هر کس که بخواهد تنگ می‌گرداند؛ برحسب آنچه که حکمتش اقتضا نماید وظیفه‌ی ما کار و تلاش است؛ اما میزان در آمد و رزق در اختیار ما نیست.

لذا آنچه را که صلاح یا فساد بندگانش در آن است، میداند پس به مقتضای حکمت و مصلحت خویش میدهد و باز می‌دارد بنابر این، باید بندگان حق تعالی بر او توکل کنند و امر او را فرمان برند.

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٦٣﴾

و اگر از آنان بپرسی که چه کسی از آسمان آب را نازل کرد پس با آن زمین را بعد از مردنش زنده گردانید؟ حتما می‌گویند: الله، بگو: ستایش مخصوص خداست، اما اکثر آنها نمی‌دانند. (٦٣)

«أَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»: هدف از آن رویاندن گیاهان از خاک خشک به وسیله باریدن برف و باران است.

«قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» ای محمد! بگو: «الحمد لله» یعنی: ستایش می‌گویم خدا را سپاسگزارم که حجت‌ها را بر آنان غالب و آنان را به این حقایق معترف گردانید، بلکه اکثر آنها عقل و تعقل ندارند، به طوری که اقرار می‌کنند که خدا خالق و رازق است و انگی دیگری را پرستش می‌کنند.

پس بدین جهت، به مقتضای آنچه که بدان اعتراف کرده‌اند، عمل نمی‌کنند. باید منحرفان را به حال خود رها نکنیم، بلکه سعی و کوشش بعمل آریم تا با استفاده از شیوه‌های مختلف آنان را به اقرار حقایق آشنا سازیم.

خداشناسی فطری است و اگر غبارهای گناه و انحراف، از روی فطرت منحرفان زدوده شود، اعترافات روشن آنها را خواهید یافت. نور فطرت، زمانی انسان را نجات می دهد که با تعقل رشد کند. و در ضمن قابل یاد آوری می دانم که: در قضاوت ها، نظر به اقلیت و اکثریت نداشته باشیم، چه بسا اقلیت بر حق و اکثریت بر باطل باشند. خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (64 الی 69) به موضوع: دنیا و بیان حال کفر پیشگان در وقت سختی و آسایش اشاره بعمل آمده میفرماید:

وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٦٤﴾

این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست و زندگی حقیقی همانا [در] سرای آخرت است ای کاش می دانستند. (۶۴)

«لَهُوٌّ» به مصروفیت های گفته می شود که انسان را از هدف اصلی و مسائل اساسی باز می دارد؛ «لَعِبٌ» انجام کاری مثل بازی است که قصدی در آن نیست. (مفردات راغب) افرینش دنیا، هدفدار و حکیمانه است، لیکن غفلت از آخرت، دنیا پرستی و غرق شدن در آن، سفیهانه و جاهلانه است. با تأسف باید گفت که انسانها، حقیقت آخرت را نمی دانند و گرنه به دنیا دل نمی بستند. حیات واقعی، حیات آخرت است.

به راستی که زندگانی حقیقی و جاودانی زیر سرای آخرت، سرای زندگی پاینده و فنا ناپذیری است که هرگز زوال نمی پذیرد و مرگ، یا مریضی، یا هم و غمی آن را منغص و تلخ نمی گرداند.

دار آخرت برای کسانی میسر است که به پروردگار خویش ایمان آورده از پیامبرش پیروی میکنند و در آن زندگی مرگ و فنا شدن، دشواری و خستگی و ترس و اندوهی وجود ندارد. اگر مردم این خصوصیات را به گونه واقعی می دانستند، کوشش برای دنیا را بر سعی و تلاش برای آخرت مقدم نمیداشتند و دنیای فانی را بر آخرت جاودانی ترجیح نمی دادند.

فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَاؤُ اللَّهِ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ ﴿٦٥﴾

هنگامی که سوار بر کشتی شوند، الله را خالصانه و مخلصانه به دعا میخوانند، (و غیر او را فراموش میکنند) اما هنگامی که خدا آنها را به خشکی رسانید و نجات داد باز مشرک میشوند! (۶۵)

دعای خالصانه، مستجاب است. «دَعَاؤُ اللَّهِ مُخْلِصِينَ... فَلَمَّا نَجَّاهُمْ» (پس از دعا، حرف «فاء» در «فَلَمَّا»، نشانهی استجاب دعا می باشد) باید گفت که: نجات از مشکلات و حوادث، راهی است برای شکر نه شکر. در ضمن باید ایمان داشتن نباید موسمی و مقطعی باشد. در آیه متذکره می بینم که چگونه انسانها در سختی ها حق تعالی را عبادت می کنند و در حال راحت و آسایش به او شریک می آورند. چه اندازه تناقض عمل آنان زشت و ناپسند است!

قابل یاد آوری است که: این شیوه کفار برخلاف شیوه مؤمنان با اخلاص است که پس از نجات از مهالک و سختی ها نعمت الله تعالی بر خویشان را شکر گزارده و نعمت ها را وسیله ای برای افزونی طاعات شان می گردانند.

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٦٦﴾

(بگذار) آیاتی را که به آنها داده ایم انکار کنند و از لذات زودگذر زندگی بهره گیرند اما به زودی خواهند فهمید! (66)
هدف از «لِيَكْفُرُوا» کفران نعمت است، زیرا در کنار «آتَيْنَاهُمْ» یعنی نعمت دادن، آمده است.

مرحوم شیخ محمد علی صابونی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: «امری است برای تهدید. یعنی بگذار کافر شوند و در مقابل نعمت های ما و نجات دادن آنان از دریا، ناسپاس باشند. و در این دنیا از باقیمانده‌ی عمر خود بهره گیرند که در آینده عاقبت کار خود را خواهند دید.» (تفسیر صفوة التفاسیر: تألیف محمد علی صابونی)
باید گفت که در دنیا راه کامیابی به روی اشخاص صالح و ناصالح باز است. به کامیابی‌های همراه با کفر و کفران خوشحال نشوید که پایان شو می دارد. شرک، نوعی ناسپاسی و کفران نعمت است.

أَوْلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيَتَخَفَتِ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ ﴿٦٧﴾

آیا ندیدند که ما حرم امنی برای آنها قرار دادیم در حالیکه مردم را در اطراف آنها (در بیرون این حرم) می ربایند؟ آیا به باطل ایمان می آورند و به نعمت الله کفر می‌ورزند. (۶۷)
آیا کفران مگه نه اندیشیدند که الله تعالی آن شهر را برای آنان حرم امنی قرار داده چنانکه خون ها و مال ها در آنجا محفوظ و مصون است و همه با نفس و مال خویش در امنیت به سر میبرند؟ یعنی: ساکنان حرم از آفات و بلیات زمینی‌ای که دیگر اعراب مبتلای آن هستند، در سلامت و عافیت قرار دارند در حالیکه مردم اطراف در خارج حرم با قتل، اسارت، غارت و اخذ اموال مورد دستبرد و یورش مهاجمان قرار گرفته ترسناک‌اند و احساس امنیت نمیکنند.

آیا به شایستگی امور باطلی چون شرک به الله متعال و کفران نعمت هایش باور دارند؟ از نعمت هایش در حرم امن چشم پوشی میکنند و انکار می‌ورزند؟ و در نهایت جز پروردگار یگانه خدایان دیگری را پرستش می‌کنند؟

یکی از راه های دعوت مردم به الله تعالی، توجّه دادن آنان به نعمت‌های الهی است. یادآوری ناامنی های پیرامون انسان، امنیت را در نزد او ارزشمند امنیّت، زمینه و بستر عبادت است؛ ولی گروهی قدر آن را نمی دانند و به سوی کفر می روند.

شأن نزول آیه 67:

823- جویبر از ضحاک از ابن عباس (رض) روایت کرده است: [اهل مکه] گفتند: ای محمد! هیچ چیز مانع مسلمان شدن ما نمیشود به جز اینکه میترسیم مردم ما را بربایند و به سرعت نابود کنند چون مشرکان عرب تعدادشان از ما به مراتب بیشتر است به محض اینکه آگاه شوند ما دین تو را پذیرفته‌ایم ما را میربایند، همه ما ناشتایی یک نفر آنها هستیم. پس خدای عزوجل «أَوْلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا» را نازل کرد.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ ﴿٦٨﴾

و کیست ظالم‌تر از کسی که بر الله دروغ ببندد یا چون حق نزد او آید آنرا تکذیب کند؟ آیا

در جهنم جایگاهی برای کافران نیست؟ (۶۸)

«الْحَقِّ»: دین حق اسلام. قرآن که کتاب راستین است.

وحی را باید بدون کم و زیاد پذیرفت. اضافه کردن هر چیزی به دین، افترا و بدترین ظلم است. واقعیت امر اینست کسیکه دین حق و رسالت محمدی را تکذیب کند هیچکس ظالم تر از آن نمی باشد. یقیناً برای کسی که به حق تعالی کافر شود، پیامبرش را تکذیب نماید و با دین و دوستانش بستیزد، منزل و جایگاهی در آتش دوزخ مقرر داشته شده است.

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَهُمْ صُبُلًا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ ﴿۶۹﴾

و کسانی که برای [به دست آوردن خشنودی] ما [با جان و مال] کوشیدند، بی تردید آنان را به راه های خود [راه رشد، سعادت، کمال، کرامت، بهشت و مقام قرب] راهنمایی می کنیم؛ و یقیناً خدا با نیکوکاران است. (۶۹)

«جَاهَدُوا فِينَا»: در راه ما جهاد کردند هدف از آن هر گونه جهاد و تلاشی است که در راه الله متعال و برای رضایت او و به منظور خدمت به دین مقدس اسلام انجام پذیرد. «لَنَهْدِيَهُمْ»: قطعاً ایشان را هدایت می دهیم و رهنمود میگردانیم و به خیر و حق می رسانیم. «سُبُلًا»: راه های منتهی به خودمان.

راه های حرکت و سیر به سوی الله و وصول به رضایت الله. مراد افزایش هدایت و توفیق در خیرات و حسنات است (سوره های: محمد / 17، مریم / 76).

«وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ ﴿69﴾» (و هر آینه خدا با نیکوکاران است، یعنی حمایت و نصرت خدای تعالی با نیکوکاران می باشد. («ترجمه معانی قرآن» تألیف»

بلی! الله سبحان و تعالی با آن بندگان است که به درجه احسان رسیده باشند؛ یعنی ایشان را حفظ میکند، مورد تأیید و عنایتش قرار میدهد، به دوستی بر میگزیند و این همراهی بخصوص ای است که برای اولیای ابرارش میسر است.

مفسر تفسیر کابلی در تفسیر آیه مبارکه می نویسد: کسانی که در راه الله متعال محنت و زحمت میکشند و به مجاهدات متنوعه سرگرم و مصروف می باشند الله تعالی به آنها نور بصیرت خاصی عطا میفرماید و راه های قرب و رضای خود و یا جنت را می فهماند پس هر قدر که در ریاضیات و مجاهدات ترقی میکنند همانقدر درجه معرفت و انکشاف آنها بلند شده می رود و سخنانی را میفهمند که دیگران آنرا احساس نتوانند کرد.

در حدیث شریف آمده است: «من عمل بما علم، ورثه الله علم ما لم يعلم».

«هر کس به آنچه که میداند عمل کند، خداوند متعال علم آنچه را که نمیداند به وی می بخشاید».

ابوسلیمان دارانی یا ابو سلیمان دمشقی یکی از مشایخ بزرگ عرفان در اواخر سده دوم و اوایل سده سوم هجری مینویسد: «مراد از جهاد در آیه کریمه، فقط جنگیدن با کفار نیست بلکه یاری دادن دین الله متعال، مبارزه با باطل اندیشان، سرکوب ستمگران و در رأس همه، امر به معروف و نهی از منکر و مجاهده با نفس در طاعت حق تعالی است».

برای رسیدن به هدایت مخصوص الهی، تلاش لازم است و باید گام اول را خود انسان بردارد.

در بسیاری اوقات، يك گام و يك لحظه تلاش خالصانه، هدایت و نجات ابدی را به دنبال دارد. آنچه به تلاشها ارزش می دهد، خلوص نیت است. به یاد داشته باشید: راه های وصول به قرب الهی، محدودیتی ندارد. وما باید به وعده های الله متعال اطمینان داشته باشیم.

همراه بودن خدای بزرگ با بنده‌ای ضعیف، یعنی رسیدن انسان به همه چیز خداوند، هم راه قرب را به مانشان میدهد و هم تا رسیدن به مقصد، دست ما را می‌گیرد.

و من الله التوفیق فهرست موضوعات و مطالب سوره عنکبوت

العنکبوت	وجه تسمیه	
1	عنکبوت	
2	تعداد آیات، کلمات و تعداد حروف آن	
3	ارتباط و پیوند سوره عنکبوت با سوره قبلی	
4	خصوصیات خاصی سوره عنکبوت	
5	محتوای کلی سوره عنکبوت	
6	نیکی به والدین	
7	ایمان از عمل جدا نیست	
8	اسحاق علیه السلام	
9	رسالت اسحاق علیه السلام	
10	یعقوب علیه السلام	
11	وفات یعقوب علیه السلام	
27	لوط علیه السلام	
12	سلسله نسب لوط علیه السلام	
13	همسر لوط در هلاک شدگان است	
14	حضرت شعیب علیه السلام	
15	درس عبرت از داستان شعیب علیه السلام	
16	هلاکت قوم مدین	
17	قوم عاد	
18	عبادت قوم عاد	
19	هلاکت قوم عاد	
20	محل سکونت قوم ثمود	
21	اصل قبیله ثمود	
22	عبادت قوم ثمود	
23	وجوه جدال در قرآن	
24	تأکید قرآن بر طریقه احسن	
25	ایمان داشتن به کتاب های آسمانی	
26	قرآن همهی کتاب های گذشته را نسخ کرده است	
27	مقتضیات ایمان به کتب	
28	یکی از دلایل حَقَّانِیَّتِ قرآن، امّی بودن پیامبر اسلام است	

مکئی بر بعضی از منابع و مأخذها:

- 1 - **تفسیر انوار القرآن:**
تألیف عبدالرؤف مخلص هروی. «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی می باشد.
- 2 - **تفسیر نور دکتّر مصطفی خرم دل:**
نام کامل تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتّر مصطفی خرم دل از کردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399 هجری).
- 3 - **تفسیر المیسر:**
تألیف: دکتّر عایض بن عبدالله القرنی (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری)
انتشارات: شیخ الاسلام احمد جام سال چاپ: 1395 هـ.
- 4 - **تفسیر کابلی:**
مفسر: شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمه الله علیه
مترجم: شیخ الهند حضرت مولانا محمود الحسن رحمه الله علیه
ترجمه: جمعی از علمای افغانستان
- 5 - **تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:**
تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری/ 1116 میلادی - 12- رمضان 592 هجری)
- 6 - **البحر المحيط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:**
تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745ق) مشهور به ابو حیان غرناطی. تفسیر «البحر المحيط» به زبان عربی می باشد.
- 7 - **تفسیر تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:**
تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774ق) مشهور به ابن کثیر.
- 8 - **تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:**
محمد بن جریر طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری)
- 9 - **تفسیر ابن جزی التسهیل لعلوم التنزیل:**
تألیف محمد بن احمد بن جزی غرناطی الکلبی مشهور به جزی (متوفی 741ق)
- 10 - **تفسیر صفوة التفاسیر:**
تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399ق نوشته شده است. نویسندہ در تدوین این تفسیر از مهم ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر، البحر المحيط و... استفاده بعمل آورده است.
- 11 - **تفسیر ابو السعود:**
«تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الکریم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982)

12 - تفسیر فی ظلال القرآن:

تالیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ).

13 - تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبی:

نام مؤلف: الام ابو عبد الله محمد بن احمد الانصاری القرطبی (متوفی سال 671 هجری)

14 - تفسیر معارف القرآن:

مؤلف: حضرت علامہ مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور، سال نشر: 1379.

15 - روح المعانی (آلوسی):

تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (1217 - 1270ق).

16 - تفسیر قتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسي بَصْرِي (٦١ هـ - ١١٨ هـ، ٦٨٠ - ٧٣٦م)

تاریخ نشر: (1980/01/01).

17 - تفسیر کشف مشهور به تفسیر زمخشری.

«تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل» مشهور به تفسیر کشف. مؤلف: جارالله زمخشری (27 رجب 467 - 9 ذیحجه 538 هـ)

18 - مفسر صاوی المالکی:

«حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین فی التفسیر القرآن الکریم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) است.

19 - فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی، سال طبع: 26 Jan 2016

20 - صحیح مسلم - وصحیح البخاری:

گردآورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود. وگرد آورنده صحیح البخاری: حافظ ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)

21 - تفسیر کبیر فخر رازی:

تفسیر فخر رازی مشهور به تفسیر کبیر، فخرالدین رازی (544 هـ - 606 هـ)

22 - تفسیر فرقان

تألیف: شیخ بهاء الدین حیسنی

ترجمه و تفسیر سورة العنکبوت

تتبع ونگارش: امین الدین « سعیدی- سعید افغانی »

مدیر مرکز مطالعات ستراتیژیکی افغان

ومسؤل مرکز فرهنگي د حق لاره- جرمني

ادرس: saidafghani@hotmail.com

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**